

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

مهدی قاسمی

بنیاد مطالعات ایران
Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفاهی

صاحبہ شوندہ : آقای دکتر مهدی قاسمی

صاحبہ کنندہ : آقای دکتر غلامرضا افخمی

واشنگتن ، ۲۶ مارس ۱۹۸۴

فهرست خلاصه مندرجات مصاحبہ آقای مهدی قاسمی

صفحه

- مناسبات خانوادگی . سوابق تحصیلی . عضویت درسا زمان جوانان حزب توده .
جنبه های فکری متضاد اعضای حزب توده . برداشت مردم از سیاست های
دولت شوروی و پیدا یش دوگانگی در تئوری و عمل آن دولت .
۱ - ۵
- علل و جهات عضویت در سازمان جوانان حزب توده . جدا بیت اولیه حزب
در جلب جوانان . واقعه نفت و حادثه آذربایجان و پیدا یش انشعاب در حزب
توزده . ترور محمدرضا شاه و غیر قانونی اعلام شدن حزب توده و شروع
فعالیت های زیر زمینی .
۵ - ۱۰
- موضوع تعقیب سران حزب توده . اختلاف نظرهای حزب توده با دکتر مصدق .
کشف شبکه نظامی حزب توده .
۱۰ - ۱۵
- موضوع حزب توده در واقعه ۲۸ مرداد . علل و جهات واقعه ۲۸ مرداد .
۱۵ - ۱۸
- نقش قوا مسلطه در مسئله نفت شمال ایران . تشویق جوانان از طرف
حزب توده بگرایش به سیاست های شوروی .
۱۸ - ۲۳
- خاطره از بازداشت مصاحبہ کننده . سرنوشت اعضای حزب توده ، که علیه
آن جاسوسی میکردند .
۲۳ - ۲۷
- موضوع دکتر کشاورز در حزب توده . جریان مشروح تعقیب و محاکمه مصاحبہ
شونده .
۲۷ - ۳۴
- مسئله نحوه ارتباط حزب توده با خمینی . سنت عقیدتی پاره از سران
حزب توده .
۳۴ - ۴۱
- خاتمه دوران زندانی بودن مصاحبہ شونده و اشتغال او در وزارت اطلاعات .
وضع اعضای حزب توده پس از ۲۸ مرداد .
۴۱ - ۴۴
- خصوصیات فردی و سیاسی محمدرضا شاه پهلوی . کیفیات و شرایط تصدی مشاغل
مهم مملکتی . واقعه ۲۸ مرداد . مسئله قدرت حکومت ، تشکیل حزب
رستاخیز و مشکلات آن .
۴۵ - ۵۱

سوال : آقای دکتر قاسمی ممکن است خواهش بکنم چند کلمه ای راجع به ساخته خودتان ، کجا بدنیا آمدید ، در چه محیطی ، چطور مدرسه‌ای رفتید، تحصیلاتتان ، کارهایی که انجام داید مختصررا " مطالبی اظهار بفرمائید .

آقای دکتر قاسمی : عرض کنم که بنده متولد هفتم مرداد سال ۱۳۵۷ در شهر تهران هستم پدرم اصلاً همدانی است و بازگان و بازگان معتبری بود در زمان خسودش و مادرم از خانواده درباری دوران قاجاریه و من خودم تمام عمرم را یعنی عمر پرورشی خودم را در تهران گذراندم دیگر مسافرت‌ها را نباید به آن اضافه کرد بطوریکه شهر پدری من که همدان باشد من در سن شاید ۲۵ نرا بازدید کردم و تحصیلات من در تهران بود . خانواده من از نظر اجتماعی و اقتصادی که عرض کردم ، ولی از نظر اجتماعی میراث خوار وضع خاصی بودند ، پدر من اصولاً طرفدار مشروطیت بودو شاید به سائقه وضع طبقاتی اش و شاید بخاطر اینکه وابسته به بورژوازی ایران بود ، و بر عکس مادر من به خاندانی ارتباط داشت که پدرش به استبداد دوره قاجاریه بسیار علاقمند بود . چون زنها در آن موقع چنین موضع‌های سیاسی نداشتند ولی آنطورکه بنده در دوران کودکی کمی بخاطر دارم ولی بیشتر نقل قول هست " غالباً " تعارضی بین پدر من و پدر مادر من یعنی بین داماد و پدر زن وجود داشته است یک نکته خیلی جالب که همیشه مادر من تعریف میکرد و نشان از یک مبارزات در عین حال سطحی داشت این بود که میگفت پدر تو عکس شیخ فضل الله سوری را غالباً در توالی ویزان میکرد و گاهی اوقات که پدر من می‌آمد منزل ما حاجتی پیدا میکرد سراسیمه دومربه از آنجا بر میگشت و حتی دنباله کار خودش را نمیگرفت و به خانه خودش میرفت و مدت‌ها قهر بود تا اینکه یک کسی پیدا بشود بین داماد و پدر زن را آشتبی بدهد از همین تعریف بسیار کوتاه که نمیخواهم وارد عمق آن و تفصیلش بشوم کم و بیش میشود توصیف کرد که خاندان در چه وضعی از نظر سیاسی و حال و هوای اجتماعی زندگی میکرده است منتهای وقایع بعدی پدر بنده را مثل بسیاری از مردم روزگار ما و حتی مردم این روزگار نوعی عرض میکنم نه به آن بلاحت نوعی دائی جان‌باپلیثون خلق کرده بود یعنی خلق که نکرده بود پرورش داده بود یعنی بعد از آن مبارزاتی که به رحال در خط مشروطه داشت ، احساس کرد که این مبارزات بیهوده است زیرا حوادث بر او خیلی غلبه کرد و حوادث از نظر اقتصادی حتی یک دورانی هم بورشکستگی رسید .

سوال : من معذرت میخواهم این درجه سالهای است .

آقای دکتر قاسمی : این در سالهای قبل از ۱۲۹۹ است و من الان دارم حال و هوای ...

سؤال : یعنی قبل از دوران پهلوی میفرمایید.

آقای دکتر قاسمی : بله و آنچه که بما مربوط میشود یعنی ۱۳۵۷ هست آنهم بیشتر هم نقل قول هست، پدر بندۀ میگوییم همان حال و هوای دائی جان ناپلئون را داشت و قاعدها " همیشه وقتی مطلبی ، حادثه ای اتفاق میافتد اینرا بلافاصله بندمیکرد به انگشت انگلیسی ها . با اینکه من خیلی خرسال بودم که پدرم را از دستدادم یعنی سال دوم ابتدائی بودم هنوز این زنگ بگوش من هست که میرفتیم به دماوند تا بستانها برای گذراندن تابستان و فرار از گرمای تهران، باغ و بساطی آنجا داشتم با بزرگها که صحبت میکرد و من راهم درکنار خودش می نشاند این هنوز توی خاطرم هست که هر اتفاقی که می افتد نان گران میشد ، عرض کنم که جنگ در میگرفت اختلافی بود پدر من بلافاصله اینرا به مسائل دخالت انگلیس‌ها بند میکرد . بهر حال پدر ما رفت و مادر یک مدت کوتاهی بدلیل اینکه صغير بودیم و عمومی منهم ما ممور و قیم کارها بودما با مشکلات و کارهای زیادی روبرو بودیم ولی مادر ما در ادامه تحصیل ما واقعاً از هیچگونه فداکاری خودداری نکرد . بهر حال ما در ایران توانستیم که تحصیلاتمان را تمام بکنیم در رشته حقوق و اما آنچه را که عرض میکنم باز مربوط به گذشته است سال ۱۳۲۳ من وارد حزب توده شدم و به سازمان جوانان حزب توده وارد شدم در این موقع من حدود کلاس دهم متوجه بودم و فعالیت بسیار شدیدی را به سائقه حال و روز جوانی شروع کردیم بطوریکه من وقتی وارد دانشگاه شدم عضو کمیته دانشگاه بودم و مسئول فراکسیون مدرسه حقوق بودم و هنوز من دانشگاه را تمام نکرده بودم یعنی کلاس اول و دوم مدرسه حقوق بودیم که من بعضیت هیئت تحریریه ارگان حزب انتخاب شدم و سیاست خارجی آن روزنامه را که روزنامه علمی اش روزنامه بسوی آینده بود و روزنامه مخفی آن که روزنامه مردم بود قلم میزدیم .

سؤال : ببخشید این بعداز سوء قصد ۱۳۲۷ بود.

آقای دکتر قاسمی : بله سال ۱۳۲۷ اکه بسوی آینده بجای روزنامه علمی مردم در می‌مد یعنی حزب توده غیر قانونی اعلام و مخفی شد ولی روزنامه بسوی آینده علمی بود عمل " حزب توده به حیات خودش ادامه میداد و بنظر بندۀ یکی از اسباب پیشرفت کار حزب توده ، منهای بسیاری عوالم دیگر که در بعداز شهریور ۲۰ در ایران رخداد ، یکی از علل پیشرفت حزب توده همان غیر قانونی کردن حزب توده در سال ۱۳۲۷ بود ، که انبوه روشنفکران و جوانان را به صفوف حزب دعوت کرده بود درحالیکه به گمان من اگر حزب توده به جریان خود بخودی خود ادامه میداد بعداز یک دو واقعه که پیش از آن اتفاق افتاده بود یکی واقعه مربوط به آذربایجان در ۱۳۲۴ که

تاسال ۱۳۲۵ طول کشید و همینطور واقعه نفت و آمدن سادچیکف به ایران که دقیقاً "اعضای حزب توده در خیابانهای تهران بنفع دادن امتیاز نفت شمال به شوروی علناً" وارد معرکه شدند ضربات هولناکی بر حزب توده وارد آمد اینرا واقعاً "نمیتوان انکار کرد که رونق حزب توده بیشتر به این علت بود که در ۲۵ سال یا ۱۶ سال گذشته دوره رضا شاه یک سلسله افکار سیاسی و یک تمايلاتی که جوانان بخصوص بخواهند در زمینه های اجتماعی و سیاسی ابراز نظری بکنند وجود نداشت ، تنها جریان سیاسی که در دوران رضا شاه حاصل شده بود قضیه ۵۳ نفر دکتر اراضی بود که بزودی کشف شد و آنها را به زندان فرستادند و دکتر اراضی در زندان کشته شد و بقیه وقتی وارد معرکه سیاسی شدند در حقیقت دریک محیط و فضای خالی اقدام کردند و آن درخواست های را که طی جنگ جهانی دوم بالا گرفته بود در نسل جوان ایران اینها قاپیدند بطوریکه میشود گفت که تا سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ ، منهای کارگران که دقیقاً هم نمیدانستند چه میخواهند و فقط دنبال منافع اقتصادی خود بودند و اصولاً "ما واقعاً" هم کارگر در آن زمان بعنوان کارگر صنعتی یا بقول همان کمونیست ها پرولتا ریا در ایران نداشتیم ، این بنظر من یک مسئله ای بود که بسرعت میشد حل و فصلش کرد اما توده روشنگر و جوانان تحصیل کرده ای که در آن دوره بودند و اثر فوق العاده ای هم در جامعه داشتند هیچ فضایی برای جذب آنها نبود مگر حزب توده و حزب توده اینها را بلعید و جالب توجه است که حزب توده بسیار منطقی ابتدا قدم پیش گذاشت یعنی فا رغ از هرگونه چپ روی . شما در آثار حزب توده و مرا منامه یعنی تحلیل مرا منامه حزب توده که بنام حزب توده چه میگوید و چه می خواهید نوشته احمد قاسمی ، دقیقاً می بینید که حزب توده حتی با نظام سلطنتی توافق دارد و اسنادی الان هست اسنادی که موجود هست نشان میدهد و نوشته شده است که حزب توده میگوید حداقل تقاضای ما اینست که ما یک کشوری نظیر دموکراسی های بلژیک یا انگلستان داشته باشیم و حتی جمله ای شاید کامل نباشد ولی در این مضمون و یک مقداری هم از خود جمله هست یادم هست که نوشته بود برای این شاه جوان هیچ مشکلی در کار نیست که بعنوان سلطان و پادشاه ایران باشد و از احترام عمومی برخوردار باشد یعنی در حقیقت روش روشنگری بسیار ملایم و فقط ترقی خواهی و دموکراسی بود که مأموران دموکراسی هستیم ، ولی در عین حال از کوشش دوران رضا شاهی کوتاهی نمیکردند و میگفتند که ما برای عدم بازگشت آن رژیم بایستی فعالیت بکنیم ولی درخواست ما از دموکراسی نوع غربی حتی در قالب سلطنتی فراتر نخواهد رفت .

سؤال : ممکن است من یک سوال از جنابعالی بکنم که از دید خود جنابعالی که با این مسئله نزدیک بودید والبته اینهم قبول هست که شما در آن زمان تساوه وارد

سازمان جوانان شده بودید و احساس خودتان در این برداشتی که "دارید و کاملاً درست است که در دکومانهای مختلف حزب توده در این دوره ای که دارید صحبت میکنید دقیقاً" این مسائل نیز دقیق مطرح شده است اما اینرا شما از نظر تئوریک و از نظر فلسفه حزب توده و از نظر استراتژی حزب توده چه جویی میدیدید در آن زمان بعنوان جوانی که با این مسئله مرتبط شده بود؟

آقای دکتر قاسمی: در آن دوره من آنچه را که حزب توده میگفت معتقد بودم که صداقت دارد منتها سوال بسیار حساسی است که مطرح میکنید و این واقعاً در یکی از برهه های حساس تاریخ وطن ما است و در این دوره خیلی با ایستی تحلیل کرد زیرا اعتقاد دارم بسیاری از حوادث بعدی از آنجا ریشه میگیرد زیرا بسیاری مفاهیم در جامعه بخصوص روش فکری ایران بصورت تلقین و تصدیق وارد شد که در آن دوره باید ریشه اش را پیدا کرد. حزب توده را ما تصور میکردیم در آن دوره صداقت دارد در اینکه عرض میکنم که ما تصور میکردیم نه اینکه بخواهم بگویم که ما اشتباه میکردیم ولی حزب توده انصافاً در آن موقع صاحب دو جریان درونی بود یک جریان درونیش عبارت از آن عواملی که دقیقاً به مسکو ارتباط داشتند، یک جریان دیگر ش مردم آزادیخواهی بودند و واقعاً آزادیخواه و ترقیخواه و در حد مشروطه طلب که این افراد هم همانطور که عرض کردم در یک قالب سازمانی میخواستند فعالیت بکنند و هیچ قالبی جز حزب توده نبود و حزب توده هم آن شعارهای را که مطرح میکرد خلاف نظر آنها نبود و اینها آمدند حتی تا سطح رهبری پیش رفتند بعنوان مثال برای شما بگویم که مرحوم پروین گناهای که یکی از برگسته ترین محققین تاریخ ایران و ادب ایران بود و بسیار مرد صالح و صادقی بود با حزب توده نه تنها همکاری میکرد بلکه در عضویت کمیته مرکزی حزب توده بود و امثال او فراوان بودند یک نکته دیگر هم خدمتمنان عرض کنم در آن موقع حتی آن جریان پروسیتیک و طرفداران شوروی هم برای ما مردم بسیار خوبی تلقی میشدند چرا؟ برای اینکه ما هیئت دولت شوروی برکسی معلوم نبود و ما واقعاً "شخصاً" همین خود بنده معتقدم وقتی که شعار همه نیروها در راه دیپلماسی شوروی نبود و با تمام قوامی پذیرفتند برای اینکه معتقد بودند که شوروی سانتر ترقیخواهی و آزادیخواهی و شوروی سانتر دفاع ضد استعماری است این برای آن روزگار است که شوروی هنوز پرده های را بر نینداخته بود و جنگ جهانی دوم هم به او امکان داده بود تا خودش را بعنوان یک مبارز ضد فاشیست و یک مبارز ترقیخواه نشان بدهد و متفقین هم در دوره جنگ از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ البته نه از ۱۹۳۹، قرارداد عدم تعرض را کاری ندارم، ولی در دوران جنگ شوروی را پروپاگاند ناگزیر بودند بدنهند بنا بر این هیچ مخالفتی نه از شرق نه از غرب نه از درون نه از بیرون با نظام شوروی نمیشد ناچار ما

شوری بعنوان یک مرکز عمومی دفاع از مبارزات امپریالیستی و ضد امپریالیستی ضد استعماری تلقی میکردیم بنابراین پیوستن جوانان ایران و روشنفکران ایران گروهها گروه به حزب توده به عوامل گوناگونی بستگی دارد که یکیش هبارت از این است که هیچ سازمانی که جذب این نیروی خواهنه را بکند، وجود نداشت. دوم شوری بعنوان یک نیروی ضد استعماری و ضد امپریالیستی در دنیا مطرح بود، سوم اینکه شعارهایی که حزب توده میداد شعارهای چپ نبود بلکه در بعضی موارد راست بود یعنی دفاع از سلطنت هم بود و دفاع از شخص شاه هم بود.

سوال : یک سوال دیگر بکنم میدانم یک کمی سیراین صحبت‌ها یتان را ممکنست قطع بکند ولی بنظر من می‌آید که مهم است . شما چطور بطرف حزب توده کشیده شدید میخواهم به بینم این بعلت برداشت شخصی در آن فضا بود یا اینکه یک ارتباط خاصی با بعضی از گروهها پیدا کردیدوا این باعث شد که به آنطرف بیاگید و این مسائلی که الان مطرح میفرمایید مطرح میکردید ؟

آقای دکتر قاسمی : خدمتتان عرض کنم که "گروهی اصلاً" نبود در مقابل حزب توده و در موقع پاگیری حزب توده چرا ، گروهک هایی که هرگز با توده روشنفکر نمیتوانستند سخیت و تماسی داشته باشند مثلًا" گروه سید ضیاء الدین طباطبائی که بمحض ورود به ایران با مقابله سخت آزادیخواهان ایران روبرو شد و در آن دوره فضا فضای ضدیکتاوری و ضد دیکتاوری رضا شاه بود و خوب بهر حال سید ضیاء عامل کودتای ۱۲۹۹ بود یعنی ، تمام نیروهای حزب توده و نیروهای بهر حال ملی سرکوب شده در آن دوران بمحض اینکه سید ضیاء وارد شد سید ضیاء را در حقیقت میشود گفت بقول فرانسوی درا سینه (Deracine) کردند ، یا باصطلاح از ریشه زدند و گروهی نبود که طبقه جوان بخصوص جوانان تحصیلکرده را جلب بکند مگر حزب توده بنابراین که من از طریق گروههای نرفتم ، در مدرسه ها تعداد کمی توده ای بودند این توده ایها در مکتب حزب توده در همان یکی دوسال توانسته بودند مبالغ هنگفتی راز مقبولیت را دریابند منجمله توده ایها بهترین انشاهای کلاس را می نوشتند توده ایها بهترین سخنرانی را در مدرسه میکردند تعدادشان هم کم بود وقتی من بخاطر دارم وقتی در کلاس نهم متوسطه بودیم که من هنوز به حزب توده نرفته بودم یعنی همان اواخر سال بود که به حزب رفتم یکی دوست توده ای در کلاس ما بود وقتی که معلم ادبیات میگفت که انشاء را بخوانید اولاً انشاء او ۵ صفحه بود و بسیار خوب ادا میکرد و بسیار خوب در آن زمان نوشته شده بود و آدم احساس میکرد که در وجود این بچه ها یک نوع نیروی است که در مانیست چرا این نیرو و چرا این حالتی که مقبولیت بدیگران میدهد درمن نیست ؟ خوب رفتہ

رفته به اینها نزدیک شدیم اولین حرفی هم که میزدند میگفتند که خوب توهم بیا
برویم کلوب ، میرفتیم در کلوب وارد کلوب که می شدیم فضا بکلی عوض میشد کلوب
درخیا با ن فردوسی بود یک رستورانی بود در آن رستوران چای و قهوه و حتی غذا
میدادند البته نه مجانية پوشش را هم میگرفتند و بعد میگفتند امروز عصر مثلاً "عبدالحسین نوشین کنفرانس دارد ما میرفتیم ، عبدالحسین نوشین یکی از شخصیت‌های
برجسته ای بود که در تاتر ایران کار کرده بود، یا همین آقای دکتر کشاورزی اسا
احسان طبری بنظر من هنوز هم دارم میگویم که یکی از برجسته ترین متفکرین ایران
است یکی از متخصصین است که هم در قلمرو نویسنده‌ی تاریخ و هم در
قلمرو جامعه شناسی یکی از آدمهای بسیار ممتاز است، متأسفانه آدمی است که
در یک جریانی کشیده شده و این دیگر دست خود آدمها نیست و یکی از کسانیکه باید
گفت که در جامعه ایران همیشه حیف شد و من همیشه میگویم واقعاً "حیف شد همین
احسان طبری است . خوب اینها وقتی می‌مند صحبت میکردند یکبار دوبار انسان را
میگرفتند حرفهای تازه ، نکاتی که آدم دلش میخواهد بشنود و احساس غرور از اینکه
رفته و در یک محفل بزرگان شرکت کرده است و خوب اینها همه زمینه هایی است که
یک جوان ، جوانی که تعالی جواست ، جوانی که میخواهد همیشه نمونه باشد ، در
محافلی که میرود مثلاً "و میخواهد در یک میهمانی که شرکت میکند این جوان دوستا
کلام که حرف میزنند وهمه به او احترام بگذارند هیچ کجا بشما این نیرو و قدرت را
نمیداد الا حزب توده ، در مدرسه که چنین حرفهایی نبود ، چنین عوالمی در آن نبود
که شمارا اینطور بپروراند ، بنابراین بهمین ترتیب شما می بینید که بند و امثال
بند که نوجوان بودیم و جوانان و نویسنده‌ان و متفکرین ایران گروه گروه یا به
حزب توده پیوستند یا به هواخواهی حزب توده برخاستند از جوانان ماه ، از جوانان
بهترین شعرای زمان ، همین فریدون توللی در آن زمان یکی از متخصص‌ترین شعرای
ایران بود ، آن زمان به او میگفتند شاعر نو پرداز و این آدم بلند شد آمد
در حزب توده و فعالیت خیلی اساسی کرد تا رسید به عناصری که در سور و فهم
و دریافت‌های سیاسی اجتماعی و فلسفی شکی درشان نبودا اینها خداقل طرفدار حزب
توده شدند منجمله البته اینها مربوط به سالهای بعد است منجمله ملک الشعرا
بهار ، منجمله مرحوم دهخدا ، مرحوم دهخدا حزب توده ای نبود ولی وقتی که قبول
کرد که با آن جمعیت معروف صلح همگامی کردن ، دهخدا آدم ساده ای نبود ، دهخدا
یکی از لنگرهای بزرگ تحقیق در ادب و تاریخ ایران بود و شخصیتی است که
نمونه اش در تمام طول تاریخ ایران کم پیدا میشود ، خوب اینها آمدند و شما به
بینید که به این دستگاه یک وجهه مخصوص میداد و برگردیم به این صحبت که در سال
۱۳۲۴ اولین شوک به بسیاری از جوانها و روشنفکران و متعقلین یعنی اهل عقل
وارد شد و آن این بود که چطور میشود که حزب توده یک ملتی بلند شود باید توی

خیابان و دنبال تانک روسی حرکت بکند و بگوید زنده باد سادچیکف و نفت ماراچرا نمیدهید به روسها ، از این سوی قضیه واقعه آذربایجان درگرفت اینها ضرباتی بود که به افراد حزب توده وارد نمیشد حالا بشما عرض میکنم اینهم یکی از نکات ظریف است ما که در حزب توده پرورش یافته بودیم با قضیه آذربایجان از کوره در نمیرفتیم زیرا معتقد بودیم که سوسیالیسم انترناسیونالیزم کمونیستی ایجاد میکند به اینکه ملتها که آذربایجان هم یک ملت است، چون تمام برداشتها برداشت‌های مارکسیستی بود، یعنی وقتی برای شما در کلاس کادر تعریف میکردند راجع به ملت و مالکیت، آن برداشت برداشت مارکیستی بود، یک برداشت مخالف به این الصاق نمیشد . ملت را برای شما تعریف میکردند که ملت دارای چهار خصیصه مشخص است و این چهار خصیصه را اگر بشماریم کنار هم بگذاریم در آذربایجان و کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا صادق است پس اینها باید جمهوریهای مستقل باشند و شوروی هم که یک کشور خد امپریالیستی است و در تمام مبارزاتی که ملتها بر خد ستم ملی انجام میدهند شرکت دارد حق دارد که با این نهضت‌ها همکاری بکند ولی آذربایجان و واقعه آذربایجان یک شوک بسیار قابل توجهی به پیکره خود حزب توده وارد کرد که اولین اثرش انشباب در حزب توده بود که بوسیله خلیل ملکی انجام شد و یک دسته و گروهی که هرگز اینها نتوانستند در مقابل حزب توده ایستادگی بکنند بنا براین شوک بود مهم هم بود ولی کارساز نبود .

سوال : یک سوالی دارم الان که شما از خلیل ملکی صحبت کردید از دید خود شما که در این جریانات بودید تفاوت اساسی بین باصطلاح تحلیل اپدئولوژیک مارکسیسم یعنی یک کسی مثل خلیل ملکی که تصور میرفت که بیشتر ارتباط بابین‌الملل دوم داشته باشد و دیگرانی که بنظر میرسید که قبول کرده باشند که آنچه که باصطلاح در بین الملل سوم مطرح شده و لینینیزم که با آن طریق می‌آید این باید پایه و اساس تفکر بصورت عمومی باشد ، یک چنین مسائلی در درون غرب بین کادرهای جوان حزب مطرح بود یا بطریقی بحث میشد ؟

دکتر قاسمی : در داخل حزب مسئله حرکت خلیل ملکی که من آنرا باز هم شبیه انترناسیونال دو نمیدانم یک خوردۀ چپ‌ترش میدانم برای اینکه انترناسیونال دوم را اگر شما بخواهید بررسی بفرمائید چیزی در می‌آید شبیه به حزب حتی نزدیک به حزب کنگره هند تا یک حدودی، چون نهرو میدانید که خودش میگفت که من سوسیالیست هستم البته سوسیالیست هم میگفت، ما رکسیست هم میگفت هستم ولی خوب حالا یک مقدار تعديل کرده بود، خلیل ملکی را اگر بخواهیم موضع سیاسی اش را پیدا بکنیم؛ موضع سیاسی تیتو را داشت یعنی درست تیتو بود یعنی کمونیست بود به فلسفه مارکسیسم

معتقد بود طبعاً" به انتر ناسیونالیزم مارکسیستی معتقد بود تا حدودی البته این او اخر دیگریکلی این عقاید را از دست داده بود به طبقه کارگر بعنوان آوانگارد مبارزات سوسیالیستی و ضد امپریالیستی و انقلاب توجه میکرد ، منتها سوسیالیست از نوع حزب کارگر آن روز انگلیس هم نبوده چون حزب کارگر انگلیس آن روز میآمد نماینده اش بدعوت حزب توده به ایران از آن هم یکخورده چپ تر ، آنچه که بود خود تیتو بود یعنی یک چیزی شیوه تیتبیزم بود در حقیقت و خلیل ملکی موقعی که حرکت کرد در حزب توده یک حرکت اصلی بود برای اینکه اولین ضربتی بود که گفت آفا ما بعنوان زائدی یک حکومتی مثل حکومت شوروی قرار گرفته ایم همان حرفی که تیتو زد ، منتها خلیل ملکی ریشه نمیتوانست داشته باشد ، چرا ؟ برای اینکه حزب توده سالهای قبل با سرعت فوق العاده و با یک نظام تعلیماتی بسیار بسیار دقیق توانسته بود توده حزبی را در خط اتحاد شوروی قرار بدهد این بود که وقتی خلیل ملکی رفت بیرون به خلاف اینکهalan برادرش حسین ملک که "اولاً" حالاً با برادرش هم دیگر بکلی مخالف است یعنی با نظریات برادرش مخالف است چون خلیل ملکی که فوت شده ، حسین ملک alan در پاریس است این میگفت که نه مایک عده ای توانستیم که حزب توده را "واقعاً" تکان بدھیم ، من به خود او هم گفته ام بنظر من یکخورده اغراق میکند مبالغه دارد میکند نتوانستند صفوی حزب توده را منفجر بکنند یک تعدادی روشنفکران رفتند و حزب توده هم بلافاصله "واقعاً" اینهم از خواص دینا میزم حزب توده بود که بمحض اینکه یک جریان سیاسی در آن پیدا میشد که این جریان سیاسی یکخورده لق میکردا یتران ، چکار کرد ؟ کوبید منتها بشما بگویم در درون حزب توده با قیمانده تمایلات ملی فوق العاده قوی بود یعنی اگر در آن زمان یک حرکت ، یک موومان سیاسی پیدا میشد که میتوانست مسائل ملی را آن چنان که هست بپرورد به مقیاس وسیعی حزب توده را ناکار میکرد ، نمونه اش را بعداً "عرف میکنم که چطور میشد اینکار را کرد و چطور شد اتفاقاً" یک چنین وضعی اتفاق افتاد برای نمونه اولاً" این نکته را بگویم ، تا این نمونه را عرض کنم . در سال ۱۳۲۷ بعد از تیراندازی فخر آرائی به شاه حزب توده عصر آن روز غیر قانونی اعلام شد و رهبران حزب توده که مصادف بود با پانزدهم بهمن یعنی سالروز فوت مرحوم دکتر تقی ارجانی حزب توده عده زیادی از اعضایش در حضرت عبدالعظیم در امامزاده عبدالله بر سر قبر ارجانی جمع بودند که وقتی بر میگشتند وسط راه با پلیس و نظامیها رو برو شدند و متفرق شدند ولی ۵ - ۶ نفر از اعضای حزب توده گرفتار شدند از آن جمله عبدالحسین نوشین ، دکتر مرتضی بزدی ، احمد قاسمی و یکی دوستی دیگر که اینها بعداً در آن حکومت نظامی محاکمه شدند که محاکمه آنها هم بنظر من بنفع حزب توده بتمام معنا تمام شد زیرا اینها توانستند ، صورت محاکمات را در شهر و در نقاط مختلف پخش بکنند چون من ، اتفاقاً" در این محاکمات شرکت

داشتم من بعنوان یک مخبری رفته بودم ، تعداد کمی از این محاکمات در شهربانی انجام میشد در ساختمان شهربانی طبقه آخر بالا سالن بزرگی بود یک ۳۵ نفر میتوانستند بعنوان خبرنگار و خانواده ها بیایند و دیگر هم درها بسته بود ولی بنده توانسته بودم و ترتیبی داده شده بود که من بروم توی سالن و من اینها را یادداشت میکردم و از خود اینها هم میگرفتم داستان این محاکم . این آقای مهتدی است که الان اینجا هستند آقای سرهنگ مهتدی و فوق العاده دفاع اینها دفاع سخت و بهر حال انگیزند بود . حزب توده در آن زمان ضرباتی که بطور پنهانی در واقعه نفت

سؤال : خیلی معدرت این آقای سرهنگ مهتدی همان سرهنگ مهتدی است که با رزم آرا ارتباط داشت .

آقای دکتر قاسمی : معاونش بود ایشان معاون رزم آرا بودند و دادستان ارشاد و خودش هم در محاکمات بود که نیمه کاره بدلائلی که احمد قاسمی واقعا "رسوائی درآورد دیگر آنجا شرکت نکرد، آدم بدی هم نیست عرض کنم حضورتان دوتا ضربت وارد شده بود که به بهترین وجه میشد از این ضربت استفاده کرد یکی نفت بود یکی واقعه آذربایجان بود که یک عدد ای را بهر حال به هوش آورده بود منتها واقعه بهمن ۲۷ و در غل کشیدن حزب توده که بنده روی این نکته اصرار دارم آن گذشته را پوشاند این اصل را بنده هیچگاه در هیچ مرحله ای از مبارزات سیاسی نمیتوانم انکار کنم و آن اینست که اگر شمارا از هزار امر بدی که خود معتقد به بدی و سوء آن باشد مانع شوند شما نسبت به آن تمایل پیدا میکنید این یک اصل است ، حزب توده با آن ضرباتی که به آن وارد آمده بود در بهمن ۲۷ جیران شد زیرا به آن ضربت زدند حزب توده رفت زیر زمین و در زیرزمین بودن حزب توده بزرگترین اقبال پیشرفت را به آن داد ، مطبوعاتش بجا بود ، دستگاههای تبلیغاتیش در تما م دستگاههای اداری ، فرهنگی ، حتی روستاهای فعالیت خودشان را ادامه میدادند ، تنها چیزی که بود اعضای حزب توده پنهان شدند و از دیدها خارج شدند و عضوگیری با دقت بیشتری انجام شد درنتیجه افراد بسیار شایسته تری از نظر مبارزات سیاسی به حزب تسوده پیوستند زیرا در یک محیط باز شما وقتی مردم را دعوت میکنید به یک حزبی آدمها میآیند وارد میشوند ولی این آدمها پایا نیستند و معلوم نیست همه آنها پایا باشند ولی اگریک آدمی در شرایط پنهانی زیر تعقیب پلیس بشما پیوست بدانید این آدم قیمت دارد یعنی از نظر فعالیت سیاسی قیمت دارد، حزب توده اینجا برد در حقیقت بهمن ۲۷ اولین استفاده ای بود که اولا" پوشاند آن ضرباتی که به آن وارد شده بود ثانیا" واقعه بعدی که اتفاق افتاد بسیار آموزنده بود وایکاش ما از آن

واقعه استفاده کرده بودیم واقعه نفت و ملی شدن نفت بود بوسیله دکتر مصدق ، دکتر مصدق بدبختی او یا دردش این بود که سازمان سیاسی نداشت چیزهای ملی درست کرده بود از عناصر عجیب و غریب ماهم البته بشما بگویم در حزب توده هم عناصر عجیب و غریبی که پراکنده بودند وجود داشت و احزاپی هم بودند که میگفتند ما حزب هستیم و انصافا "حزب نبودند مثلًا" حزب ایران، چقدر حزب بودنمیدانم ، نیروی سوم ، حزب زحمتکشان بقائی که مدتها با خلیل ملکی نیروی سوم بوده خوب زحمتکشان از نظر ارگانیزاسیون اینها چیزی نبودند ، از نظر سازمان چیزی نبودند که در مقابل حزب توده بتوانند عرض اندام کنند ولی مصدق یک نکته ای را مطرح کرد که ضربت کاری به حزب توده وارد شد و آن مسئله ملی شدن نفت در سراسر ایران بود من اینجا مطالبی را برای شما عرض میکنم که شاید کس دیگری برای شما نگفته باشد برای اینکه دیگر خود من در جریان هستم . حزب توده با مصدق کج تابی را شروع کرد حتی واقعه معروف‌سی تیر که مصدق صبح افتاد و شب دوم رتبه به حکومت رسید حزب توده انواع تهمت‌ها ، فحش و ناسازارا بمصدق داده است که این فئودال زاده که این نوکر امپریالیسم امریکا که این آژان نمیدانم امپریالیست‌های خارجی آنکه میخواهد توده‌های ملت ایران را زیر سیطره دیگران ببرد ، انواع و اقسامش الان هست اگر شما بخواهید تشریف ببرید در کتابخانه کنگره و روزنامه مردم را در آن زمان در بیاورید و روزنامه بسوی آینده و روزنامه ای هم بود که جمعیت مبارزه با استعمار تشکیل داده بودند حتی جمعیت صلح . شما به بینید مصدق را معاذرت میخواهم لکه حیضش کردند مصدق گفت نفت باید در سراسر ایران ملی شود حزب توده ناگزیر برای اولین بار بیش از پیش خودش را لود داد . برای جلوگیری از برد شعار مصدق شعایری ساخت بنام الغای امتیاز نفت جنوب والسلام . در داخل حزب توده جریاناتی پیدا شد که این را شاید خیلی‌ها اطلاع ندارند ما آن موقع، من عضو هیئت تحریریه روزنامه بسوی آینده بودیم ، همین آقای دکتر محمد جعفر محجوب استاد دانشگاه هم که حالا وارد واشنگتن شده است ایشان هم عضو هیئت تحریریه بسوی آینده بود . شب‌هنجار جلسات ما بطور پنهانی تشکیل میشد و هیئت تحریریه بسوی آینده گفتند آقا این کار غلط است و این شعار مارا بزمین میزند این شعار مصدق شعار بسیار پر جاذبه ای است و ملی هم هست شما چرا با آن مخالفت میکنید . خوب بخاطر دارم که همین آقای دکتر کیانوری همین آقا که آن موقع مسئول امور مطبوعاتی و تبلیغاتی هم بود ، تا صبح این جلسه بگو طول کشید، ایشان آمد و حتی تهدید کرد به اینکه خلاصه شما آدمهای مرتدی هستید از دستورهای حزبی و مصالح حزبی ، و اگر بخواهید این راه را بروید هیچ قابل تحمل نیست ، خوب پیووند و استخوان ما هم این بود که با حزب توده بودیم و نمیخواستیم از حزب توده جدا بشویم ، عرض کردم واقعیت اینست و گرنه آن موقع میشد که آقا گور پدرتان ما

میخواهیم بیاژیم بیرون با این حرفهایی که شما میزنید ولی خوب ما بطورکلی نه با شوروی مخالف بودیم نه با کمونیزم مخالف بودیم . ما رکسیست بودیم "لا" به فلسفه مارکسیسم اعتقاد داشتیم . ولی نشانه های ضربت را میخواهیم عرض کنم در مارکسیسم هیئت تحریریه بودیم واقعاً هم الان میگوییم یکی دوتایشان هم همان زمانها فوت شدند مثل احمد حسابی که قاضی دادگستری بود ، انصافاً "یک پارچه این بچه ها گفتند این غلط است . حزب توده هم برداشت اعلامیه را صادر کرد که این شعار ملی کردن خیانت به ملت ایران است و خوب همان موقع بطور قطع جرقه هایی در ماهای زده بود که آقا اینجا دیگر قصه اینست که اگر شوروی طرفدار مبارزات ملی است که خوب باید از این دفاع بکند ، پس چرا دفاع نمیکند و میخواهد این تز را مطرح بکند که نفت جنوب ملغی شود اما در مرور نفت شمال سکوت کرده پس این با بانفت شمال را میخواهد و آثاری هم در نوشته ها پیدا شد که میزان شک را بالا برد از جمله همین آقای طبری ، آقای داشتیم حالا اسمش را نیاز ورم چون بچه بودکه واقعاً از حزب توده جدا شد و خیلی هم آدم خوبی است یک جوان مهندسی بودکه در کار نفت تخصصی داشت مطالبی نوشت از جمله اینکه ماهنوز نمیتوانیم یک سوزن بسازیم چطور میخواهیم صنعت نفت را اداره بکنیم . حالا کسانی که میگفتند که باید مملکت صنعتی شود چه بشود ، یکدفعه حرفها عوض شد .

سؤال : خیلی جالب است نوع همان حرفی که آقای فروهر مثلاً میزد .

آقای دکتر قاسمی : بله ما که کاری نمیتوانیم بکنیم بعد خیلی جالب آقای طبری در مقاله خیلی مفصلی برای کوبش تز آقای دکتر مصدق حرفهایی زد که واقعاً آدم امروز بخصوص وقتی که مرور میکند در آن نوکر صفتی را بتمام معنا "غلامی را بتمام معنا ، می بینید زیرا که شوروی در آنجا قرار گرفته ، انگلیس در این طرف قرار گرفته شما که مبارز ضد امپریالیستی هستید چطور ممکنست چنین مقاله ای را بنویسید حالمن این مقاله را دارم و اگر خواستید عین مقاله را بشما عرضه میکنم مینویسد که همانطور که دولت انگلستان منافعی در ایران دارد دولت شوروی هم منافعی در ایران دارد ما مخالف با بردن نفت توسط انگلیس ها نیستیم ، ولی شوروی را هم به حال کشور همسایه ما است ، برای گرفتن نفت از شوروی بدفاع از شرکت نفت برخاسته بودند که این نشانه توافق پنهانی روس و انگلیس بود در قضیه نفت ایران که کاملاً مشخص بود . اینجا بود که ضربت یعنی اولین ضربت ، بعد از ۲۷ که ترمیمی شد در کار حزب توده ، ضربت هولناکی که بر افکار جوانان ایران وارد آمد . باگفته هم نگذاریم بعد از آن دوتا واقعه نفت و آذربایجان عرض کردم استخوان بندهی حزب توده بوسیله جوانانی که جذب کرده بود و تعدادشان هم کم نبود و تقریباً میشود

گفت که اکثریت روشنفکران را در برداشت، از آن پس روشنفکرانی که بیرون مانده بودند دیگر کمتر آمدند به حزب توده. این نکته مهمی است. یعنی دیگرنیامندند. حزب توده خودش را توانست حفظ بکند ولی بصورت یک جزیره ایزوله (Isle) همان افراد خودش را توانست با همان شیوه های تعلیماتی بغل بکند منتها دیگر رغبت ها در بیرون کم شداین ضربت که واقعه سال ۲۷ یکخورده جبرانش کرد. قضیه نفت دومرتبه به آن ضربت زد که اینجا دیگر در حقیقت میشود گفت که یک تسویه عظیمی در خود حزب توده هم به تشکیک به شک علمی واقعاً افتادند که آقامتا حالا یک حرفهای زده ایم به نشینیم حالا بررسی کنیم که این حرفهایی که زدیم وایس اعتقداتی که داشتیم تا چه پایه قابل قبول هست تاچه پایه علمی است که ناگهان واقعه مرداد در گرفت. واقعه مرداد عرض کنم که البته در اینجا بحث های متفاوتی میشود گفت، که بگمان بnde اگر شاه و دکتر مصدق بعداز سال ۱۳۲۹ که نفت ملی شد از کجتا بی دست بر میداشتند و شاه مصدق را سرکوب نمیکرد و بصورت یک حالتی که میتوانم بگویم امروز شبیه اسپانیا است شاه در کنار نیروی دموکراتی مملکت میبود خیلی مسائل ما در آن موقع حل شده بود و احتمالاً کودتائی راهم به آن مفهوم ایجاب نمیکرد منتها متسافانه یک سلسله وقایعی در این دوران اتفاق افتاده که دولتهای غربی را در این کودتا تشجیع کرد، و شاه هم بدليل اینکه مصدق را آدمی میدید که این آدم میخواهد حرفش را بزند و سرحرفس هم میاستدو خیلی مسائل را هم رها نمیکند، نمیتوانست او را بپذیرد، ۲۸ مرداد اتفاق افتاد، ۲۸ مرداد که اتفاق افتاد درست است که وضع مملکت تا یک چند سالی بد بود و از نظر اقتصادی وضع بسامانی نبود، وضع بهنگاری نبود، ولی باید قبول کرد که بعد این هیچ نیرویی و علل و اسبابی که، بعد با هم صحبت میکنیم، نبود که بتواند توده جوان ایرانی را بخودش جلب کند خاصه اینکه صدای مرداد در گوش جوانهای مملکت پیچیده بود که تازه بمنظر بnde بعد از این واقعه هم میشد که با این صدا بنحو دیگری جهت داد که متسافانه نشد و آن مبحث دیگری است که باید رویش صحبت بکنیم اما در مردم اینکه ۲۸ مرداد یک خطی هم بوده است که نمیشود آنرا نادیده گرفت، و آنهم وجود حزب توده بود، حزب توده در آن موقع قدرت سازمان دهیش با زقدرت افضل بود و قدرت بالاتر از آن نبود. (پایان نوار یکا)

شروع نوار ۱ ب

عرض کنم حزب توده در واقعه مرداد یک نیروی سازمانی بسیار قوی داشت و در عین حال از همه مهمتر اینکه یک سازمان ضربتی نظامی درون حزب متبلور شده بود و جا گرفته بود که از آن اطلاع دارید تا حدود هزار افسر و افسرانیکه در مناطق حساس ارتش؛ فرماندهی زرهی در آنها بود، حتی در سازمان رکن ستاد ارتش افراد بسیار موثری بودند که بندе بخاطر دارم که چندین بار بعضی از ارکانهای مخفی حزب که

بسیار حساس بود لو رفته بود ولی افراد وابسته به رکن ۲ ووابسته به ستاد ارتقی پیش از رسیدن مامورین اطلاع داده بودند و وقتی مامورین رسیدند هیچ نیافتنند یکی از آنها سرهنگ معروفی بود سرگرد پولاد در . خیلی واقعاً "شیوه های عمل حزب توده فوق العاده انترسان بود ، این آقای پولاد در رکن ۲ نه تنها پست بسیار حساسی داشت بلکه وقتی که بعداز مرداد می گفتند ، چون دیگر بعداز مرداد یک وقا یعنی برای بندۀ اتفاق افتاد ، یعنی بعداز مرداد بچه های را که میگرفتند بعضی اوقات شلاق میزدند که لو بدنهند رفقایشان را و میگویند یکی از سختگیرترین مامورین شکنجه همین آقای پولاد در بود که بسیاری از افراد زندانی میگفتند خدا کند که ما را بدهست این آدم نسپارند چون او واقعاً ، بطور دیوانه کننده ای افراد را شکنجه میداد برای چه ؟ برای اینکه موضع خودش را در داخل رکن ۲ قوی نگه دارد و قوی هم نگهداشت و حتی اینرا ، البته اینرا نقل قول میکنم ، از فرد بسیار حساسی در حزب شنیدم که وقتی یکی از افراد سازمان نظامی را گرفتند پولاد در به حزب گفته بود که : آقا ما اینرا داریم شکنجه میدهیم ولی من احساس میکنم که دارد خیلی مطالب را میگوید اجازه بدھید که بندۀ ایشان را زیر شکنجه بکشم ، این شخص عباسی است ، منظورم عباسی است یعنی عباسی را بکشیم ، خسرو روزبه که با عباس از دوران مدرسه و ارتش خیلی نزدیک بود و آن موقع هم خسرو روزبه مسئول سازمان نظامی حزب توده بود گفته بود که عباسی غیرممکنست اگر شما دمار از روزگار این آدم در بیاورید دمار از بدن این آدم بکشید غیرممکنست این آدم مطلبی را لو بدھدوا این پولاد در قسم آیه میخورد که آقا من آثار این ضعف را دارم در این شخص می بینم و بالاخره هم بنحو حساسی گفتتا اینکه قضیه گرفتن

سؤال : حالا نمیخواهم بگویم که حتماً "اینکار را بکنید یانه . میتوانید اسم این فردی را که از او نقل قبول میکنید در حزب توده بگوئید مسئله خیلی خیالی مهم است از نظر تاریخی .

دکتر قاسمی : بندۀ عرض کنم که یک آدمی است که متأسفانه فوت شده بهر حال اینرا بندۀ از شخصی که با مرحوم مبشری ارتباط داشت و بطريقی با سازمان نظامی هم ارتباط داشت شنیدم که آن شخص برای شما هیچ ارزشی ندارد که بدانید برای اینکه آدمی است که خیلی بی نام و نشان هست ولی مبشری آدمی بودکه خوب عضو کمیته مرکزی سازمان نظامی حزب توده بود و من خودم هم با مبشری خیلی دوست بودم چون یک مدت کوتاهی هم با اینها همکاری کردم اما آن آدم یک آدمی است مثلًا" فرض کنید من خدمتمن عرض کنم بنام که، واثقی، که برای شما ارزش هم ندارد چون آدم گمنامی است اصلاً" حالا خراطی میکند نمیدانم چه میکند ولی آن زمان نفوذ داشت، با اینها

ارتباط داشت . از مبشری ، راستش را بخواهید آن موقع زندان بودم خودم حالا توضیح اینرا هم میدهم بهرحال من خودم مستقیما " نمیتوانستم این ارتباط را داشته باشم و خبر دست اول بگیرم . بله گفته بود که با یست اینرا نجات بدھیم و بعد خلاصه به اینجا رسیدیم که آقای پولاد دز که افسر بهرحال امنیتی بود روزی که لو رفت آن با صلح کلید اسامی ا عضای نظامی حزب توده که در دست مبشری بود لو رفت که بصورتها خیلی پیچیده ای هم بود : حساب رادیکال و حساب چه و چه و چه وقتی که اینها را میخواندند و گویا سر هر اسامی هم خیلی زحمت میکشیدند که اینها را بخوانند پولاد دز احساس میکند که خوب نزدیک است که اسم خودش هم در بیايد توییلیست ، بعنوانی از جلسه خارج میشود و فرار میکند میرود گویا بطرف خلیج فارس و از آنجا میرود پناهنده سیاسی به شرق میشود اگر دلتان بخواهد با اسام نقل قولی از سرنوشت این آدم را هم بکنم : یک دوستی داریم بنام آقای علی مستوفی که او هم عضو هیئت تحریریه بسوی آینده بود در واقعه مرداد این توانست خودش را به خارج برساند رفت به شوروی و رفت به آلمان شرقی و چکسلواکی ورشته کارش در شورای جهانی صلح بود . شورای جهانی صلح را هم که اطلاع دارید یک شورا شی است که کمونیست ها بوجود آورده اند که یک موقع رئیش مرحوم ژولیوکووی معروف بود این حتی عضو هیئت دبیران این سازمان شد خوب با اینها همکاری میکرد تا اینکه او هم در وسط های کار حدود ۱۵-۱۲ سال پیش با اینها اختلاف نظر پیدا کرد . آن زمانیکه علی مستوفی با روزنامه بسوی آینده همکاری میکرد اسم مستعارش بسود احمد صادق ، احمد صادق مینوشت و بنده در حدود سال ۱۹۶۴ - ۶۵ بود رفتم به اروپا کار داشتم رفتم به سویس برخوردم به علی مستوفی که علی مستوفی در آن موقع از کمونیست ها بریده بود الان همین آقای علی مستوفی یکی از سردبیران تربیتون دوژنو است و مقالات مفصلی درمورد خاورمیانه مینویسد و فرد بسیار جا افتاده ای است توى کار نویسنده، و زبان فرانسه را هم در حد بیش از یک فرانسوی عادی میداند مقالاتش هم در آنجا بزبان فرانسه است . با هم که صحبت میکردیم او میگفت که در موقعی که من در شورای جهانی صلح بودم میرفتیم درکشورهای مختلف گردش میکردیم هیئت ، هیئت ، یک وقتی من رفتم به چکسلواکی ، رفتیم مارا بردن بدیدار یک کارخانه ای وارد کارخانه که شدم گشتم اینطرف آنطرف ، وقتی که بر میگشتم من دیدم یک آدمی در حدود کارگر ساده حمال با لباس خیلی چیز آمد خودش را نزدیک ما کرد و الان یاد نیست که در گوش من گفت یا یک کاغذ بمن داد دقیقا " یاد نیست ، علی مستوفی اتفاقا " الان هست در پا ریس است و سویس هست و اینرا از او میپرسم دقیقا " ، گفت که : بله بالاخره ما فهمیدیم که این همان رفیق پولاد دز ، معروف است و گفته بود ما با آن خدماتی که انجام دادیم به بینید که ما در اینجا چه سرنوشت وحشتناکی داریم شما که بهرحال با اینها ارتباط دارید کاری کنید که وضع من از این

حالت بهبودی پیدا کند بعد گفت البته ما آمدیم و به اینطرف و آنطرف هم گفتیم ولی دیگر سرنوشت اورانمیدانیم چه هست . بهرحال بنده ۲۸ مرداد که اتفاق افتاد، واين یکی از نگات بسیار مهمی است که بنده برای خودم تحلیلی دارم براینکه حزب توده میتوانست حرکت ۲۸ مرداد را بانیروی نظامی خودش پاسخ بدهد زیرا ابتدای ۲۸ مرداد هیچ حرکت بزرگی نبود در خیابان فردوسی بنده در همان روز بودم یک عده ای پاسبان و یک عده هم زن و مردی که از جنوب شهر بودند فریاد میکشیدند و میآمدند شما فکر کنید که اگر یک حرکت نظامی در این موقع اتفاق میافتد و چنگ لاقل داخلی میکرد ، تمام مملکت لاقل مدت زیادی گرفتاریها یعنی مشکلات زیادی داشت بطوریکه اعتصابات را میتوانستند راه بیندازند و بهرحال کودتا میشدشکست بخورد ، ولی چه شد که حزب توده در این امر شرکت نکرد . توده ایها میگویند در آن زمان یعنی آقای کیانوری ذرگنگره حزب توده در مسکو میگوید ، چون آدمی بسیار دروغگو و کذاب و بسیار شخص خطرناکی است ، این شخص کیانوری همانقدر که درباره طبری برایتان صحبت کردم باید بگویم که این شخص مرد کذاب توکر صفت جاسوس و اینرا دقیقا " بشما عرض کنم که جاسوس روسیه است و خیلی ساده عضو گپ او است ، همین چه هست کا - گ - ب این آدم ، خلاصه میگوید من بدکتر مصدق تلفن کردم آقا چکار باید کرد دکتر مصدق گفتند که میتوانم بر اوضاع مسلطیم بعد که دومرتبه که اوضاع یک کمی عوض شد گفتیم چه باید کرد گفت هر کاری دلتان میخواهد بکنید من کنار رفتم من دیگر در کار نیستم . باعتقاد بنده حزب توده با مصدق عما " دشمن بود زیرا مصدق توانسته بود ضربت شدیدی به حزب توده بزند که شعار لغو امتیاز را مطرح کرده بود ، دکتر مصدق شعار ملی کردن صنعت نفت را مطرح کرده بود ، چطور ممکنست که یک روزی البته رسیده بود که حزب توده دیده بود و واقعا " ما هم اینرا احساس کردیم که حزب دارد توده را از دست میدهد یعنی عامه مردم با نفرت تمام بشخص آقا ایان کمیته مرکزی و حزب توده دارند نگاه میکنند و جالبترین نکته اینست که حالا آن جوانهای مملکت را با آن روحیه های قدیم حساب بکنید که حالا جوانها می بینند که حزب توده در خط سیدابوالقاسم کاشانی و طیب و غیره است ! خوب این چه پرولتاریای پیشو و چه نیروی سوسیالیستی متوفی است که از اینطرف با ملی شدن صنعت نفت مخالفت میکند و از آنطرف هم برای اینکه آن طرفی که این مطلب را مطرح کرده بکوبد ، بامثال سیدابوالقاسم کاشانی و غیره وغیره دارد چانه میزند و باهم در یک شعار اند ، در حقیقت نه اینکه چانه میزند ، یک شعار داشتند ، حزب توده ضربتهاش شدیدی خوردکه ناگهان به هوش آمداشند بهوش آمدنش هم از کمیته مرکزی نبود بلکه دقیقا " بشما بگویم که شورویهای بداعشان رسیدند گفتند آقا دارید نایبود میشوید شعارتان را عوض کنید که کارازکار گذشته است و شما شعارتان را عوض کنید . حزب توده هم اعلامیه ای صادر کرده بله :

مختصر اشتباهی دراین شده و تفاوتی نیست، ولی مختصر اشتباهی شده و ما هم با ملی شدن موافقیم. از آن زمان تنگاتنگ کنار مصدق قرار بگیرد فقط بدلیل اینکه از پاشیدگی خودش جلوگیری بکند زیرا بكلی حزب توده متزلزل شده بود دراین تاریخ خلاصه میخواهم حضورتان عرض کنم که در دوران مصدق بزرگترین ضربت را دید حزب توده و دراینجا احساس انفجار کرد.

سوال : اینرا البته دارید در سالهای ۳۰ تا ۳۲ صحبت میکنید .

آقای دکتر قاسمی : ۳۰ تا ۳۲ بخصوص میدانید از سال ۳۵ تا ششماه بعداز واقعه تیر، ۲۰ تیر ۴۱ حزب توده همچنان رکاب کش بر ضد مصدق شعار میداد هنوز آثارش هست شما در روزنامه های آنوقت میتوانید بخوانید در این تاریخ یک مرتبه احساس کرد که دیگر دارد منفجر میشود یعنی در سال ۳۱ تیر ۴۱ تا ششماه بعدش هم ناسرا و مبارزه و فحش و اتهام ، دید دیگر دارد از میدان در میرود و در داخل حزب توده پیج و پیج هایی در گرفته و بیرون حزب توده لعن و گفتن اینکه : آقا حزب توده کارش بجائی رسیده است که آقا سید ابوالقاسم کاشانی و دکتر بقائی و با چه و چه و چه اینجا بود که داشت ضربت به آن وارد میآمد و آمد در کنار مصدق اینجا باید عرض کنم که این خصومت با مصدق مانده بود برای اینکه اولین بار بود که یک نیروی سیاسی وارد شده بود در مملکت که به حزب توده توانسته بود لگام بزنندو افسار بزنند و حزب توده را ثابت بکند که : تو که مدعی هستی پیش رو مبارزات ضد امپریالیستی هستی عملاً کج رفتی و تابع یک مبارزه دیگری شدی یعنی شعار دیگری را قبول کردی که با صلح خودتان بورژوا زی ملی است تا مدتی میگفتند این بورژوازی کمپرادو ر هست بورژوازی دلال است بورژوازی وابسته است یافکو دال است این بار شد که حزب توده میباشد است بورژوازی را تشخیص میداد که مصدق بورژوازی ملی است و حالا فرض کنیم اگر این حرف هم درست باشد باز برای آموختگان حزب توده باز قابل اعتراض بود که چه شده است که پرولتاریا دنبال بورژوازی ملی ناچار شده راه بیفتند و شعار اوراق بول بکند و رهبری بورژوازی را قبول بکند ، جنجالها من با ب خود منطق حزب توده در گرفت . اینجا برای بنده یک نکته ای باقی میماند و آن اینست که در روز ۲۸ مرداد حزب توده آقای دکتر کیانوری که میگوید من به مصدق گفتم آقا چه کنیم این حرف از نظر شما که اطلاع کامل دارید و از دیدگاه ما رکسیست یک حرف ارجاعی است ، زیرا تو انقلابی ، با صلح انقلابی پیش رو مثلًا " آونگارد ، حالا از نماینده بورژوازی ملی می پرسی راه ماجیست ؟ تازه اگر قبول کنیم که میخواسته خودش را تطهیر میکند در همین مورد بود که بنده اینرا نوشتمن برایشان که آقا همینش دلیل بر شکست شما است همینش دلیل بر عدم اصلاح شما است . میگوید که ماخواستیم اینکار را بکنیم و مصدق

قبول نکرد ما هم کنار کشیدیم . خیلی خوب فرض کنیم مصدق هم قبول نکرد شما چرا بمیدان نیا میدید ؟ با آن نیروی ضربتی و با واقعه مرداد مقابله نکردید . من از جهات مشبیت قضیه صحبت نمیکنم از نظر وقایع دارم صحبت میکنم یعنی میخواهم بگوییم حزب توده در این زمان هیچ منطقی ندارد بگویید که چرا نیامدم وسط ، زیرا بورژوازی ملی نباید بقول شما که حالا شده بورژوازی ملی ، خودت چرا نیا میدی ؟ نیروهمداشتی خربت هم داشتی ابتدای قضايا هم چیزی نبود انصافا " چیزی نبود همه منتظر ماندید تا اینکه حکومت شاه و حکومت راهدی بر جا نشست ، در حالیکه میتوانستید جلوییش را بگیرید . بنده بدليل اطلاع عمیق از درون سازمان نظامی میدانم که میشد دز مقابل حداقل اگر بگوئیم مداخلات خارجی را هم حساب بکنیم ، حداقل میتوانستند یک جنگ داخلی مدت دار که از این جنگ داخلی روییه حداکثر البته نهایت استفاده را هم میکرد یعنی آذربایجان را هم میخورد ، عرض کنم از اینطرف خراسان را حتی به تاجیکسات و آن قسمتهاي آسیای میانه وصل میکرد ، همه اینکارها میشد .. کردستان جنگ داخلی بود و جنگ داخلی ساده ای هم نبود . اینجا است که خیلی ها با این نظر بنده هم مخالفند ، بنده هنوز دليل مخالفی پیدا نکرم ، زیرا با قدرت حزب توده در آن زمان که بعنوان یک قدرت معارض کودتای ۱۳۳۲ می توانست وارد میدان بشود واقفم دقیقا " میدانم چه نیروی داشت و چرا حزب توده نیا مدد بمیدان ؟ زیرا این نظر بنده است ، زیرا مسئله مرداد ۱۳۳۲ را به خلاف آنچه را که در دنیا منتشر کردند آثارش را هم آشدوانده اند ، من اعتقادم این هست که کودتا را فکرش است و انگلیس ها هم آشدوانده اند ، من اعتقادم این هست که کودتا را اینگلیس ها به امریکائیها دادند زیرا امریکائیها با مصدق ارتباطات صمیمانه ای داشتند ، یک مدتی بنده در آثار آن دوره در انگلستان مطالعه کردم اینرا اگر رخواستید سندها را یکايك بشما تقدیم میکنم و مصدق موجودی انجستان در آن زمان مینویسد به وزارت امور خارجه امریکا که این مصدق موجودی است که با او نمیشود کنار آمد . مصدق و اطرافیان او و ایرانیها شbahت زیادی به بازرگان قالی دارند بازرگان قالی هستند با آنها نمیشود چانه زد باید اینها را نابود کرد . جواب وزارت امور خارجه هست در امریکا ، تا آنچه که بررسی کردیم این دولت انگلیس است که در این زمینه بیشتر نقش بازرگان قالی را بازی میکند بنابراین امریکائیها را اینها ساختند نکته ای را که بنده میخواهم اضافه کنم اینست که میگویند حادثه امریکائی - انگلیسی بود، قبول اما بنده معتقدم که در این ماجرا شورویها هم دخالت داشتند یعنی یک توافق بین المللی بوده است ، حزب توده خودش را ، زمین و آسمان را بیاورد احلا البته بعد از ۲۸ مرداد تبلیغات ضد ایرانی در شوروی شروع شد آنطرف الکسندروف مفسر رادیو مسکو به ایران فحش میداد ، اینطرف روحانی نوشته های آقای معینیان را میخواند برای آن طرف ،

فريادها بود حکومت کودتا و حکومت استعما را يتها را ميگفتند ولی بعدها ديديم که نه چنین واقعه اى هم ببوده است اولا" خا موشی حزب توده نهان داد که شوروها زياد با دوا مصدق موافق نبوده. اند زيرا بهر حال اين مصدق بود که جلوی نفت شمال را گرفته بود ، ثانيا" اينکه چه منفعتی برا يشان داشت ، آن موقع حزب توده را در حقيقت در چنگال خودش گرفته بود و بعد هم در دوران شاه شوروی بمحله مرزهاي دوستي واينها رسيد و خوب ما جراهاي طلاها را هم که اطلاع داريد و ما جراهاي ديگري که وجود خارجي داشت بنا بر اين بنده معتقدم واقعه اى بود که در آن امرיקائيها به تحريك انگلisi ha و يقينا" مشاركت ضمنی لااقل در حد سکوت شوروی نسبت به اين ماجرا وجود داشته است ، و گرنه شوروی ميتوانست از آن برهنه معين تاريخ که مصدق نيري سازمانی نداشت وزده بود جا يعني در حقيقت کنارش زده بودند ميتوانست ميدان دار معركه بشود و جنگالي راه بيندازد واين بنظر من در سطح بين الملل همانطور که اين به او غرض ميکند و او به اين غرض ميکند گفته بودند که اين به مصلحت توهم نيشت ما هم ساكت نخواهيم نشست بهر حال منافع تو هم در ايران منظور خواهد شد واين واقعه يك توافق بنظر بنده يك توافق سه جانبه بوده است ، يعني هم شوروها موافق بودند انگلisi ha تحريك كردند . در شانزدهم شهرivar ماه ۱۳۳۲ يعني در حدود ۱۸ روز يا ۱۹ روز بعد از واقعه ۲۸ مرداد بنده را گرفتند .

سؤال : قبل از اينکه به آنجا برسيم آقاي دكتر من چند تا سؤال دارم که ممکنست که جالب باشد از ديدگاه واکنش های جوانان و نوجوانانی که در خود حزب توده بودند و برخی از روابطي که حزب توده با عناصر مختلف سياسي در آن زمان داشت . از آنجمله مثلا" روابط حوب توده با قوام السلطنه بعد از آن مسئله رزم آرا . نميدانم اگر برای شما امكان داشته باشد و اگر ميشود چند کلمه اي بفرمائيد .

دكتر قاسمي : عرض كنم که ماجراي قوام السلطنه که بنظر بنده يك از دولتمردان بسیار ورزیده . ایران زمين بود ، يادتان باشد که اگر ازمن بپرسيد اين نظر البته نظر خود بنده است البته نظر غالبي هم ندارم آدمي نيشتم که نظر غالبي داشته باشم در آن حد نيشتم ولی نظر خودم را بعنوان يك انسان ايراني ميتوانم بدhem که يكی از مشكلات ما در نظام گذشته چه بود ؟ اينرا بخصوص ميل دارم که روی اين موضوع خيلي صحبت بکنم . عرض كنم قوام السلطنه بدون تردید يكی از دولتمردان شايسنه اين مملكت بود . خدماتی که قوام السلطنه به ايران كرد تردید ناپذيراست . واقعه آذربايجان و حتى واقعه نفت يعني در هر دو مورد شاهکار سياسي را بنظر من اين آدم انجام داد رفت با آنها قرارداد را بست بعنوان يك نخست وزير كشور مشروطه

آنها هم از خدا خواسته قشون را بردند وحالا مسائل دیگری هم پیش آمد و سروصد اهارا خواباندند لایحه را آورده‌اند توی مجلس - مجلس رای نداد چه کسانی توی مجلس بودند؟ مجلس چهاردهم بود دیگر اقلیت محکمی بود که تویش مصدق بود و اینها هم که بعنوان ملی معروف شده بودند آمدند که از همانجا دشمنی حزب توده ومصدق از همانجا شروع شد حالا در داخل حزب توده آن زمانی که شما مورد نظرتان هست بشما عرض میکنم آن زمان حزب توده با یک سیستم تعلیماتی بسیار موثر و غنی افراد جوان حزب توده و عناصر مختلف حزب توده را چنان پرورده بود که در آن موقع آنچه را که شوروی میخواست، بعنوان آنچه را که باید خواست تلقی میشد . قوام السلطنه سفری رفته به مسکو اولا" سه تا وزیر توده ای را برده به و رفته بمسکو ، مسکو دوران استالین هم هست مسکو در سجای آقای قوام السلطنه حرفا زده حزب توده هم یعنی همه مارکسیست‌ها خاصیتشان اینست ، حزب توده هم که دیروز با آن مخالف بودید و انواع صفات را بشما منسوب کرده امروز حالا موافق شنده ، به سرعت برای شما زمینه‌های طبقاتی پیدا میکند که این آدم دارد به جهات طبقاتی خودش بازمیگردد تحلیل را بالآخره پیدا میکند ، برای نمونه شما به بینید همین مسئله مظفر فیروز که صحبت‌ش هست و این مظفر فیروز مدت‌ها با سید ضیاء همکاری کرده بود ، بعد آمد با قوام السلطنه و خوب روی عوالم دشمنی‌های خصوصی هم که با شاه داشت او هرجا که میدید یک قدرتی در مقابل شاه بود به آنجا پناه میبرد خوب بعد در همان زمان حزب توده یک سازمان بسیار غنی بود و همین مظفر فیروز عامل مهمی در تشکیل کابینه ائتلافی بود اینرا دقیقاً "بدانید یعنی انتصاب سه تا وزیر توده‌ای و یک وزیر حزب ایران بیشتر روی فشار مظفر فیروز انجام گرفت که یک کابینه ائتلافی تشکیل شد . ناگهان مظفر فیروز آنچنانی شدیکی از جناحهای مترقی عرض کنم و اثبات هم شد زود که خطوط متحده المآلها نیش هم صادر شد چرا ؟ برای اینکه قوام السلطنه را برد اشت آورد توی کلوب حزب توده جشن گرفتند بمناسبت تشکیل کابینه ائتلافی تمام خیابان فردوسی چراغانی شد و بسته شد و آقای قوام السلطنه بغلش آقای مظفر فیروز وارد حزب توده شد ، در آن زمان نه واقعاً سیستم تعلیماتی چون واقعاً "مغز شوئی" که نبود برای اینکه مغز شوئی با صطلاح یک متدی‌های مخصوصی دارد با کتابخواندن و درجهت معین انداختن و درجهت دیگری هم نبودن که این جهت را خنھی کند . خوب آدم می‌آید توی این خط ، نه خیر توی حزب توده ، وقتی که قوام السلطنه آمد بدلیل اینکه مدتی شوروی از او دفاع میکرد اما بم Hispan اینکه قوام السلطنه با زیهایش را بکمال رساند یعنی مسئله نفت را خواباند قوام السلطنه شد نماینده فئودالی و امپریالیزم و نوکر سابق انگلیس و باستگیش به برداش و ثوق الدوله دیگر خیلی خوب میشد استدلال کرد ، خیلی ساده اما واقعاً در آن زمان سیستم تعلیماتی طوری بود یعنی کار

پرورش، تعلیمات نه، یعنی پرورش طوری بود که تکانهای شایسته‌ای در داخل حزب نمیخورد، به اعتقاد بنده، واقعه نفت خیلی ضربت به حزب توده زد یعنی ضربت منجرکننده‌ای نبود ولی در آستانه انفجارش قرارداد زیرا هیچ دلیلی نبود که بشود این واقعه را از نظر مارکسیستی و از نظر دموکراسی از هر دیدگاهی تحلیل بکنند که حزب توده را در اعلام شعار خودش بقول خودتان عقب‌تر از بوژوازی است. این حدش هم بود بشما عرض کردم که در یک جلسه هیئت‌تحریریه به‌حال اینها ارگانهای گردن کلفت یک حزبی هستند که یک هیئت‌تحریریه که یک روزنامه را میدهد بیرون و مدیرانش خیلی مورد اعتماد باید باشد یعنی خیلی به‌حال مورد توجه دستگاه رهبری باید باشد که حتی دستگاه رهبری خودش باید مستقیماً "نماینده آنجا" داشته باشد. در این موقع شما می‌بینید که یکنون هیجاناتی پیدا می‌شود در داخل کمیتۀ هیئت‌تحریریه تا صبح به نشیند و مقاومت بکند که آقا ما نباید این شعار را در مقابل شعار ملی کردن نفت بگذاریم، و به‌حال سرکوب بشود. ولی این واقعه و بعدیک خورده جلوتر بیائیم واقعه سکوت‌نظامیه‌ای حزب توده و سازمان بی‌نظیر حزب توده در جریان مرداد رفته تمام جوانه‌های شکرا رویاند بنا بر این اینرا که سؤال میفرمایید درمورد قوام‌السلطنه نه واقعاً "قوام‌السلطنه" می‌آمد نزدیک به حزب توده با تمام دستگاههای تبلیغاتی و کلاس‌های تعلیماتی تحلیل می‌کرد که چرا به قوام‌السلطنه ما نزدیک شدیم، حالا بله نوشتند. ما دیدیم دولت آقای قوام‌السلطنه میتواند در راه دموکراسی ایران گام‌های بلندی بردارد این بود که ما پیوسيتم، آن روزی هم که قرار شد خارج بشوند و قوام‌السلطنه سرای‌هارا کلاه گذاشت بود دلائل دیگری آورده که درجهت این بود که چرا حالا ما از قوام‌السلطنه جدا هستیم و توده غربی هم می‌پُدیرفت زیرا بک-گراوند (Back Ground) ساخته شده و پرورده شده حزب توده متاسفانه از نظر اینست که جوانهای داخل حزب توده را روسوفیل بار آورده بود، من امروز دیگر اسم اینرا نمی‌گذارم کمونیست، اینها کمونیست هم نبودند روسوفیل شده بودند. من روی این تاکید می‌کنم که روسوفیل بودند نه سوسیالیست، نه مارکسیست، نه کمونیست بلکه روسوفیل بودند یعنی طرفدار روس، حالا مثال برای شما می‌زنم که اینرا باز بیشتر بتوانم بیان کنم. در همان سالهای مورد بحث ما، آثار لنینسم بصورت افرشوازی لنین، تمام آثار لنین یک گام به پیش‌دو گام به پس، امپریالیزم مرحله آخر سرمایه داری و چه وچه در شوروی بفارسی حتی ترجمه شد و بسرعت در صفو حزبی خارج حزبی پخش شد. آثار استالین هم بصورت جداگانه بصورت افرشوازی چاپ شد خیلی هم چاپ خوبی و آمدبیان افراد پخش شد برای اینکه میخواهم بگویم و روسوفیل را عرض کنم در همین ضمن شما میدانید این سالهای مصادف است با سالهایی که حزب کمونیست چین با شوروی هنوز حزب برادر است. در چین اطلاع دارید تئوری‌سین و حزب کمونیست چین مائوئی شخصی

بود بنام لیوشائوچی این لیوشائوچی بیشتر مکاتب سیاسی و کمونیستی را اومینوشت از جمله مثلاً "کتابی دارد بنام چگونه میتوان کمونیست خوب بود که نوشته لیوشائوچی است یا فرض بفرمایید که حتی هوش مینه که هنوز تا آخر هم پروسوسیتیک بود کتابی داشت که بنظر من کتابی با ارزش است که از نظر مبارزاتمان ما بتوانیم از آن استفاده بکنیم تحت عنوان از فئودالیسم تا دموکراسی توده و نیروی طبقاتی جنگ که حتی فئودال‌ها هم میتوانند در یک مرحله ای در آن دخالت داشته باشند این برای شما باید جالب باشد بیشتر ترجمه هایی هم که از لیوشائوچی میشد ازمن
انگلیسی یا فرانسه بوسیله داود نوروزی میشد که الان داود نوروزی دومرتبه به عضویت کمیته مرکزی حزب توده در خارج از کشور انتخاب شده ، داود نوروزی اتفاقاً با جناح طبری است از نظر نوشته واينها هم خیلی شبیه طبری مینويسد و تحت تاثیر طبری است آدم بیسوا دی هم نیست . در سازمان جوانان حزب توده این مهم است یک موومان بلشویکی بتمام معنا بوجود آمده بود رهبر اینها کی بود ؟ شخصی بنام مهندس شرمینی ، مهندس شرمینی یک کمیته مرکزی برای سازمان جوانان ساخته بود جوانها را در این بوته میگذاشت اینرا که میگوییم در جوانها تاثیر نمیکرد این بود در زیر پوشش تبلیغاتی و تعلیماتی همه درجهٔ ثنا خوانی واقعاً " ومدیحه سرایی شوروی که شوروی مرجع وکعبه آمال است و تمام استدلال‌ها از شوروی بر میخورد ، آثار استالین بخصوص شخص استالین خیلی مورد توجه این آقای مهندس شرمینی و سازمان جوانان حزب توده بود ، یعنی سازمان جوانان حزب توده در اختیار بلشویک‌ها استالینیستی بود .

سؤال : یعنی عمل؟ یک کمونیست خوب کسی است که از موضع شوروی بتواند دفاع بکند .

دکتر قاسمی - و حتی از موضع استالین . از موضع استالین حالا اینجا را میخواهیم برایتان عرض کنم زمانی است که ماقوتسه تونگ بعنوان یکی از رهبران خردمند جهان کمونیسم است یعنی حزب کمونیست چین حزب برادر حزب کمونیست شوروی است و دو تائی شعارها یشان یکی است . آقای داود نوروزی می‌آمد کتاب لیوشائوچی را ترجمه میکرده که چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود یعنی شرمینی و دارودسته‌اش و شدیداً حمله میکردن که آقا وقتی موضع شوروی و منبع و خزینه‌بی انتهاش شوروی و اسالت انقلابی در آنجا است ، دیگرا یعنی نشانه‌های گرایش بسوی پتی بورژوازی است . به بینید خیلی مسئله است چین در کنار شوروی است ، دفاع از چین میتواند دفاع از شوروی تلقی بشود ، آثاری که در چین منتشر میشود به روسی بلا اصله ترجمه میشود در خود شوروی . اما آقای شرمینی میگوید وقتی که آقای استالین هست دیگر ما چه احتیاجی چه نیازی

بدیگران داریم . پرورش این شکلی بود به اینصورت بود که این جوانها در زیر پوشش این شرمیتی واقعاً " بصورت پک جا معه روسوفیل ونه کمونیست ، نه سوسیالیست ، نه مارکسیست درآیند چه بسیاری از اینها را اگر می پرسیدید آقا مارکسیست هستید میگفت بله . خوب نقد بر حقوق هگل را بالاخره باید خواند باشد و مارکسیست یعنی کسی که آثار مارکس را باید خوانده و قبول کرده باشد ولی اونمیدانست اصلاً " مارکس چه نوشت و شاید ابتدائی ترین آثاری که بعداز مارکس نوشته و منتشر شد مانیفست بود جزو کوچکی هم بود آنرا هم نخوانده بودند شاید ، و اما آثار استالین را باید کلمه میکردند و باید نشوار میکردند و بهر حال جوانها را این چنین پرورد بودند بنا بر این وقتی که وقایع اتفاق میافتاد همه چشمها به این بود که بازتاب شوروی چیست ، اگر بازتاب شوروی مناسب و مساعد است ما هستیم و اگر نیست ، ما هم نیستیم بحث دراینست که شوروی چه میخواهد ، شعار پوسیده بودن الغای امتیاز نفت جنوب در مقابل ملی شدن نفت در سراسر ایران اظهر من الشمس است بنظر من یک طفل دبستانی را اگر یکخورده برایش توضیح بدھی که آقا الگاء معنی اش چیست و ملی شدن معنی اش چه هست ، آن برد ملی دارد ، آن برد منطقه ای و موضعی دارد ، بشما میگوید من آن یکی را می پسندم ولی جوانی که به او گفته اند آقا ما باید نفت شمال رانگه داریم که به رفقا بدهیم ، قبول میکند ، دقت میکنید ، مسئله حزب توده دراین بود البته میگوییم حزب توده از ۱۳۲۰ تا ۳۲ رفته رفته از آن حالات دموکراتیک خارج شد که این شامل دو قسم است یعنی دوعلت دارد . یک علت اینست که اینها خوب فهمیده بودند که جامعه ایرانی با آن شعارهای تند مارکسیستی حتی رسم " الان آثاری واستادی از خود توده ایها هست که من باز آنها را دارم هر وقت خواستید دارم دراین روزنامه مردم مثل " رسم نوشته شده که : هستند کسانی که مارکسیستی میکنند ، متهم به مارکسیستی میکنند ، خواسته مادرحدود همین سلطنت مشروطه و این شاه جوان است که همه گونه امکانات دارد که بعنوان یک شاه دموکرات و یک شاه مشروطه در ایران باشد ، و باز هم اضافه میکرد که : ما جز قانون اساسی و بیش از قانون اساسی نمیخواهیم و آنجه که میخواهیم از حدود رژیم سلطنتی بلزیک بالاتر نیست . این حالات دموکراسی را بهر حال جا معه بدش نمیآمد ، خوب دموکراسی است دیگر بیش از این نمی پذیرفت و ظرفیتش رانداشت دموکراسی همین مشروطه است دیگر واقعاً " بیشتر از این هم نیست و درست هم همین بود - این یک علت بود که جامعه بیشتر از این نمی پذیرفت و ظرفیتش رانداشت دوم اینکه انصافاً " در داخل دستگاه رهبری حزب توده کسانی بودند که مشروطه خواه بودند انصافاً " آدمهای دموکراتی بودند و نوکر جائی نبودند منجمله همین آقای پروین گنابادی که اسم بردم ، برای شما پروین گنابادی که عضو کمیته مرکزی و عضو هیئت تحریریه و خیلی کس های دیگری که توانی ۵۳ نفر هم حتی بودند اینها

آدمهای دموکراتی بودند اما در طول این جریان تصفیه شد، تصفیه شد چیزی که از حزب توده باقیماند لااقل اکثریت تصمیم گیرنده و اکثریت غالب در کمیته مرکزی حزب توده روسوفیل بودند، مگر افراد معبدودی که آن افراد زیاد تاثیری نداشتند و یا بعدها توانستند عقده کشائی بگنند آنهم در یک جهت مضمونی مثل دوتن: یکی احمد قاسمی و یکی هم دکتر فروتن که استاد بیولوژی دانشگاه تهران بود این دو تن رفته بشهروی نتوانستند با اینها دوام بیاورند مائوئیستی شدند طرفدار مائو شدند رفته به آلبانی پیش از خود همانجا هم ماندند. چون بهر حال آلبانی هنوز هم با صلاح مارکسیست استالینستی است بهر حال این نکاتی است اگر باز مطلبی دارید عرض کنم.

سؤال: بسیار جالب بود حالا برگردیم به ۱۶ شهریور ۳۲

آقای دکتر قاسمی: در ۱۶ شهریور ۱۳۴۲ بندۀ را گرفتند با تفاوت ۵ - ۶ نفر و جالب اینست که وقتی ما را گرفتند پشت تهران مصور هم عکس مارا انداختند البته بدرد شما نمیخورد چگونگی گرفتاری ما که خیلی انترسان بود ولی ...

سؤال: چرا اتفاقاً "خیلی انترسان است برای ما

آقای دکتر قاسمی: بله عرض کنم من ویک دوست دیگری بنام یحیی قوانلو که الان در ایران است داشتم او هم دیگر واقعاً توده بازی واينحرفهara گذاشته بود کنار ما در یک نقطه ای با هم دیگر زبعدا زمرداد خوب به یک عدد از افراد جا دادند که بروند مخفی بشوند از جمله آن افراد یکی هم من بودم تا اینکه یکروز

سؤال: یعنی بهمین نام خانه های حفاظت شده وغیره

دکتر قاسمی: تا اینکه یکروز پیکی آمد گفت که آقا باید بیائید در منزلی در خیابان ژاله منزل علی آذریه، علی آذریه یک جوانی بود که لیسانسیه زبان انگلیسی بود و معلم انگلیسی بود بسیار پسر خوبی بود، جالب است گفتند باید بیائید خانه این شخص البته خود این شخص در آن حد نبود که در این هیئت شرکت بکند ولی خانه اش را در اختیار گذاشته بود اینجا از آنجا های بود که حزب توده کارشناسی میزد آمدیم شب منزل ایشان که فردا شب جلسه داشتیم من از شمیران آمده بودم طرفهای پس قلعه و گلاب دره آنچه بودیم ما آمدیم آنجا و یک تعداد دیگری افرادی بودند از کمیته های محلی و اینها، یک دستوری رسیده بود که افرادی را که

میدانید خیلی مورد اعتمادند و بهر حال شجاعتی دارند اینها را دست
چین کنید توی کمیته مرکزی بصورت کمیته استان ، کمیته شهرستان ، کمیته های
 محلی ، کمیته های بخش ، که به اینصورت شبکه بود، پیدا بکنید و اینها را ، زیرنظر
 افسرانی که مال سازمان نظامی بودند ، که اینها میرفتند در بیانها و تیراندازی
 میکردند و کارهای دیگر ، یعنی سازمان را دومرتبه میخواستند احیاء بکنند به شکل
 بعد از ۲۸ مرداد که دومرتبه کارها راه بیفتند وضمنا" این بار چریکهاراهـم
 تربیت بکنند که اینها همه بنظر من ادا بود شوخی بود برای اینکه اعتراضات
 درونی که میآمد بالا که آقا چه شد : آمدنده یک مشت توی بیابان مارا گرفتند ،
 آمدنده حکومت را در دست گرفتند ، چرا زود تکان نمیخورید و با اینصورت میخواهم
 بگویم که توی توده حزبی حرکت برای قیام مسلحانه موج گرفت . کمیته مرکزی برای
 اینکه این موج را بخواباند و بگوید که ما در جریانش هستیم قرار شده که از نظاـمـهاـ
 یک عده ای انتخاب کنند که بروندو با فراد توی کوهها تیراندازی یاد بدنهـندـدـ
 که یک عده ای هم بیچاره ها دست و پایشان توی این قضیه شکست ماشب نشسته بودیم
 وحالا شب پیش آنجا خوابیدیم فردا یـشـ توی یـکـ اـطـاقـ نـشـستـهـ بـودـیـمـ چـهـارـ زـانـوـ یـکـ
 اـطـاقـ خـیـلـیـ کـوـچـکـ مـثـلاـ" یـکـ اـطـاقـ ۲ـ مـترـ درـ سـهـ مـترـ یـکـوقـتـ ماـ دـیدـیـمـ کـهـ درـ اـطـاقـ باـزـ
 شـدـ وـ یـکـنـفرـ باـ هـفـتـ تـیرـ آـمدـ توـ حـالـ اـیـنـ کـاغـذـهاـ هـمـ جـلوـیـ بـنـدهـ اـسـتـ گـفـتـ : جـمـعـ
 رـفـقـاـ جـمـعـ اـسـتـ ، منـ اـوـلـ خـيـالـ کـرـدـمـ کـهـ شـوـخـیـ اـسـتـ وـلـیـ بـعـدـ دـیدـمـ نـهـ خـیـرـ یـکـ آـدـمـیـ
 اـسـتـ پـشـتـ سـرـشـ هـمـ اـزـ آـنـ لـایـ درـ دـیدـمـ تـفـنـگـیـ اـسـتـ وـگـفتـ جـنـبـ نـخـورـیدـ (ـ تـکـانـ)ـ نـخـورـیدـ
 کـهـ شـماـ رـاـ بـهـ مـسـلـسلـ مـیـبـنـدـ مـیـبـنـدـ وـلـیـ آـنـ مـوـقـعـ هـاـ آـدـمـهـاـیـ شـجـاعـیـ بـودـیـمـ درـسـتـ نـقـطـهـ
 مـقـابـلـ حـالـ ، کـهـ بـقـولـ یـارـوـ پـخـ بـکـنـندـ فـرـارـ مـیـکـنـیـمـ ، منـ اـیـنـ کـاغـذـهـارـاـ گـرـفـتـمـ درـ
 دـسـتمـ مـچـالـهـ کـرـدـمـ وـدرـ یـکـ گـوـشـهـ اـیـ اـزـهـمـیـنـ اـطـاقـ خـانـهـ مـخـرـوبـهـ چـیـانـدـمـ توـ سـوـرـاخـ
 دـیـوارـ وـایـنـ تـنـهـ کـارـیـ بـودـ کـهـ فـکـرـ کـرـدـ چـونـ یـکـ عـدـهـ اـیـ اـزـافـرـهـاـمـ اـسـمـشـانـ درـ آـنـ
 بـودـ ، مـارـاـ گـرـفـتـنـدـ بـرـدـنـدـ فـرـمـانـدـارـیـ نـظـاـمـیـ هـمـانـشـبـهـمـ وـایـنـهاـ ... بـرـدـنـدـ بـهـ
 زـنـدـانـ مـجـرـدـ زـنـدـانـ دـزـبـانـ

سؤال : شمارا یا همه کسانی که آنجا بودند.

آقای دکتر قاسمی : همه کسانی که آنجا بودند ۵ نفر ، علی آذریه که صاحبانه بود
 توی جلسه نبود میآید و می بینند مقابل درخانه اش چرا غ زنبوری است و ارتشـیـ
 ایتسـادـهـ وـ حـکـومـتـ نـظـاـمـیـ وـایـنـهاـ ، فـرـارـ مـیـکـنـدـ . خـانـمـ توـ خـانـهـ بـودـ خـانـمـ رـاـ
 بـرمـیدـارـنـدـ مـیـآـورـنـدـ باـ چـادرـ سـیـاهـ ، اـینـراـ کـهـ مـیـگـوـیـمـ جـالـبـ اـسـتـ اـیـنـجـاـسـتـ منـ توـیـ
 کـیـانـ کـارـ کـهـ نـشـستـهـ بـودـمـ بـهـ اـیـنـ خـانـمـ گـفـتـمـ : خـانـمـ شـماـ رـاـ کـارـیـ نـدارـنـدـوـمـسـارـاـ
 نـگـهـ مـیدـارـنـدـ اـمـاـ تـورـاـ رـهـاـ مـیـکـنـدـ وـ شـماـ بـگـوـئـیدـ کـهـ بـمـنـ چـهـ مـرـبـوطـ اـسـتـ وـ اـصـلاـ"

بگوئید نمیدانم شوهرم چکار میکند یعنی هرچه از تو پرسیدند اینجوری بگو وقتی بهرحال تورا رها میکنند اول کاری که میکنی میروی توی آن اطاق هرچه کاغذ گیر آورده اینها را بسوزان ، نابودش کن . خلاصه رفته با این خانم با چادر عکس مارا انداختند و صبح مجله تهران مصور قسمت پیرونیش این عکس را چاپ کرده . و نوشته بود کشف بزرگترین شبکه حزب توده . عکس ما با این خانم و ماهم همه ایستاده ایم و خانواده ماهم خریده بودند ، اینرا من دارم بعد مارا بردنده توی دزبان و خوب حالا دیگر اذیتمان هم کردند کاری به اینکارها نداریم . (یا یان نوار یکب)

شروع نوار ۲

سؤال : آقای دکتر قاسمی استدعا میکنم ادامه بفرمایید .

آقای دکتر قاسمی : بله قصه گرفتاری ما بود در ۱۶ شهریور ۱۳۴۲ بله بمحض اینکه به آنجا رسیدیم دیدم مارا توی دفتر رئیس زندان دزبان خواسته اند از زندان انفرادی مرا آوردند و دیدم این خانم آنجا نشسته است واينرا هم عرض کنم که وقتی ازمن صورت مشخصاتم را خواستند من خودم را به اسم مهدی قاسم زاده معرفی کردم و آدرس واينها مم ندادم و گفتم پدر و مادر وکسی را ندارم در مسافرخانه های مختلف زندگی میکنم که بهرحال بمنزل من نرونده این نکته را هم بگویم آنروزها آدم یک مقدار جوانتر بود و یک مقدار پر شرو شورتر تا موقعی که من از زندان درآمدم با همه مشکلاتی که بود و اذیت هایی که شدم ، من با همین اسم درآمدم و خلاصه دیدم این خانم آمده است بالا و میگوید آقای قاسم زاده چون او هم مرانمیشاخت میگوید آقای قاسم زاده من خانواده شما را دیدم و گفتم اگر برای شما پتو و وسائلی لازم هست بیا ورنده و جناب سرهنگ لطف میکنند بشما خواهند داد همینجا من تکان خوردم احساس کردم منکه نمیخواستم خانواده ام را بگویم و بعد هم من گفته ام که من کسی را اینجا ندارم بنابراین گفتم هیچ اختیاری جی ندارم و همینجا از این تخت استفاده میکنم . شکی در من ایجاد شد که این خانم چطور یک دو روز بعد آمده با یک سرهنگی آنهم میخواهد برای من وسائل راحت بیا ورد و میگفت میوه برایتان میآورم و از این حرفاها خانم آذریه اینجا برای اینکه گم شود مطلب باید بگویم که بعدها یعنی دو سه سال بعد ، و یک سال و خورده ای بعد روش شد که خانم آذریه در اختیار رکن ستاد ارشاد بوده است و وسیله و آزان آنها بوده است .

سؤال : از مدتها قبل ؟

دکتر قاسمی : از مدتها قبل و بعد معلوم شد که این خانم اول شوهری داشته است

از گردنکشان نواحی کرمانشاه بنام ابوقداره و از او بهرحال طلاق میگیرد. این ابوقداره هم با همین دستگاههای امنیتی و رکن ۲ بی ارتباط نبوده. استیا ارتبا طات نزدیکی داشته بعد آمد. است زن این آقای آذریه شده آذریه هم به سوابق این آدم آشناشی نداشته، خود آقای آذریه آذربایجانی بود و از سوابق این زن اطلاعی نداشت و بهرحال باهم ازدواج میکنند و میسازند اینهم در موقعی که مارفتیم خانه اش شب اول خیلی هم بما مهربانی کرد و بهرحال برای من تردید حاصل شد آن موقع نمیدانستم بعد فهمیدم که بله اینرا باید اضافه کنم که رشته گسیخته نشود بعدها در دوران تبعید یک افسر سازمان نظامی حزب توده که گرفتار بود قبل از مرداد بمناسبت‌هایی رد اورا گرفته بود بنام سروان یا ستوان یکم پوریا که در تبعید بهم برخوردم و قصه را که برای او تعریف کردیم گفت ما مدت‌ها در سازمان نظامی دنبال جاسوس‌ها بودیم و تمام مشخصات این خانم را در دست داشتیم و میگشتم که لانه آخرش را پیدا بکنیم و نابودش بکنیم و این همان خانم است و ما دقیقاً" میدانستیم یک چنین شخصی هست‌توی صفوی ما و دنبال گرفته بودیم و نزدیم هم شده بودیم که واقعه مرداد در گرفت و بعد بهرحال دسترسی پیدانکردیم اینرا هم بشما عرض بکنم که اگر حزب توده در داخل خودش بر میخورد به اینکه یک فردی آزان دوبل هست و برای دوطرف کار میکند یا احیاناً" یک‌طرفه است ولی خودش را در حزب توده جازده است اگر کشف میشد یقیناً" مرگش محظوظ بود . دومورد رامن برای شما که یکی از آنها هم حتی آزان دوبل نبود که اورا کشتند یعنی حزب توده ، یک موردش یک جوانی بود بنام غفاری ، جوان خوش‌سیماشی دانشجوی سال دوم دانشکده حقوق دانشگاه تهران . این کار و ما موریتش این بود که با دوچرخه روزنامه‌های محلی را بین کمیته‌ها و اشخاص مختلف پخش میکرد مثلاً" روزنامه مردم، چون میدانید یک روزنامه علی‌بود به اسم بسوی آینده که خوب‌توی خیابانها بود و روزنامه‌های بجای آن در می‌آمد ، چون وقتی توقيف میشد ۳۵ تا روزنامه بجا یشد در می‌آمد یک هم روزنامه مردم بود که اساس بود؛ توی آنهم بندۀ چیزی نوشتم گاهی این دیگر مخفی بود و اگر دست‌کسی هم میدیدند اورا میگرفتند اینها را یعنی این روزنامه جوانان و روزنامه‌های مخفی را ایشان بسته بندی میکرد به خانه‌های مختلف در نقاط مختلف در محله‌ای مختلف میداد . این شخص وابسته به رکن ۲ ستاد ارتش بود، اینرا کشف کردند یعنی سازمان نظامی حزب توده خودش کشف کرد و این شخص را بدست یک شخص دیگری سپردند بندۀ تصور میکنم این شخص هم همان آرسن آوانسیان بوده. باشد.

سؤال : شخص دومی که اورا کشت

آقای دکتر قاسمی : بله اورا انداختند توی چاه سرش را بریدند و انداختند توی چاه

بنده . تصور میکنم آرسن باشد زیرا آرسن کار دیگری هم کرده بود که من بعدها کشف کردم و آن کشتن پسر حسین لنکرانی بود بدستور کیانوری ، حسام لنکرانی برادر شیخ حسین لنکرانی و برادران لنکرانی مرتضی و مصطفی و احمد بودند این شخص در حزب توده از همه بیشتر از آنهای دیگر فعال بود و حتی توی سازمان نظامی همکاری میکرد . در اواخر کار مبتلا به بعضی مواد مخدوچ مثل هروئین و اینها شده بودگویا کوشش کردند که اینرا ببرند شوروی یا سر به نیستش بکنند یا به حال نجات شدند نرفت و چون مقدار زیادی اطلاع داشت به حال بوسیله آرسن کشته شد .

سؤال : اینرا شما در آن زمان بعنوان یکی از اعضای فعال حزب توده به رحالت در هیئت تحریریه و اینها ، بعنوان یک مبنای سیاست حزب این جریان را میدانستید یا اینکه بعدها این برای شما روشن شد .

آقای دکتر قاسمی : نه واقعاً این کشtar آدمها بعدها برای من روشن شد ، واقعاً این کشtar آدمها بعدها برای من روشن شد برای اینکه با آدمهای مختلفی تماس گرفتیم چون این سکره ترین مسئله‌ای بود که حتی شاید بعضی از اعضای کمیته مرکزی هم نمیدانستند . بشما عرض کنم در کمیته مرکزی عرض کردم آدمهای مختلفی بودند بعضی از اینها جاسوس شوروی بودند و عضو سازمان امنیت شوروی و اینها امور اساسی را درست داشتند و خودشان هم کار خودشان را میکردند هیچ ارتباطی نداشت بیانند در کمیته مرکزی صحبت بکنند که آقا میخواهیم فلانکن را بکشیم ، بندе اطمینان دارم که شخصی مثل احمد قاسمی یا شخصی مثل طبری یا صمد حکیمی پیرمرد کارگر بیچاره ای را که آورده بودند بگویند که کمیته مرکزی جنبه کارگری هم دار هیچ اینها بنتظر من اطلاعی نداشتند که آقا یک چنین آدمهایی هم کشته میشوند حتی بشما عرض کنم برادران لنکرانی بخصوص احمد لنکرانی بی ارتباط با مقامات حزبی حتی در دوره مخفی نبود یعنی در دوره‌ای که کمیته مرکزی بصورت سوتُرن کار میکرد و زیر زمینی کار میکرد احمد با اینها ارتباط داشت ، تا این حد قابل اعتماد بود احمد در آن دوران نمیدانست که برادرش را اینها کشته اند و بعدها فهمید .

سؤال : حالا قبل از اینکه از این رد بشویم یک مطالبی است که اخیراً آقای دکتر کشاورز نوشته تحت عنوان من متهم میکنم مطالبی است که حالا من نمیخواهم وارد جزئیاتش بشویم چون مطالب جالبتری است که میفرمایید ، اما آیا کل مطالبی که او میگوید بنتظر شما با معنا می‌آید

دکتر قاسمی : آقای دکتر کشاورز من اینرا خیلی صريح عرض کنم من هیچگونه ابائی

در مسائل و جاییکه مسائل ملی و وطن مطرح میشود ندارم و بنظر من پرده پوشی حرف مفت است . آقای دکتر کشاورز کافیست که امروز بگوید که آقا من با نظام فکری گذشته ام مخالفم من کارهایی که کرده ام خطا بوده است . خود بنده هم همین حرف را میزنم و با صداقت تمام آقا : یک پای وابستگی بوطن و ملیت و ملی گرایی صداقت است ، خلاق است بنده بخواهم با پشتک و وا رو بگویم که آقا در گذشته هم بنده چنین تاندانس هایی داشته ام بنظر بنده این قابل قبول نیست . آقای دکتر کشاورز در کمیته مرکزی شرکت کرده است که در آن کمیته مرکزی جدا ای آذربایجان را بعنوان یک امر لازم انترناسیونالیستی پذیرفته و کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان را تایید کرده است بعنوان یک فرقه ای که حق دارد ملت آذربایجان را جدا از حزب توده ، ملت آذربایجان تاکید میکنم ، ایشان عضو کمیته مرکزی بوده ، ایشان در جریان نفت شرکت داشته در جریان سادچیکف آقا این فراموش شد ، این یکی از پیچهای من تاریخ ما است ، این باید گفته بشود مسئله آذربایجان مسئله شوخی نبود میخواهیم عرض کنم پرورش داده بودند توده های حزبی را همین است که میخواهم بگویم که روسوفیل کرده بودند کمونیست نکرده بودند . من تاکید دارم حزب توده روسوفیل می پروراند و کمونیست نمی پروراند برای اینکه کمونیست بهر حال یک مقدار اعتقاد آیدئولوژیک باید داشته باشد که این اعتقادات را نمیدانست یعنی اگر از او سوال میکردید ما رکس در ارزش اضافی چه گفته است ، نمیدانست ، نظریه اش درباره ارزش اضافی چه هست ، نمیدانست . نظریه اش نمیدانم فرض کنید در مورد همین ماتریالیسم دیالکتیک برچه اساسی است ، اغلب نمیدانستند ولی روسوفیل بودند یعنی پرورش روسوفیلی پیدا کرده بودند . در قضیه آذربایجان این حیف شد که ما حالا از وسط باید بگذاریم بآن ، اول در قضیه آذربایجان شب خوابیدیم صبح بلند شدیم دیدیم آقا روزنا مه های رهبر ، مردم و روزنا مه ظفر کارگران همچنین روزنا مه های مختلف مرتب اعلاناتی چاپ کرده اند که مثلًا "کمیته محلی سراب کمیته محلی حزب توده ایران در سراب که مربوط است به سال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ انحلال خودرا اعلام و وابستگی خودرا به فرقه دموکرات آذربایجان اعلام میکاریم خود بنده از آنها بودم صبح آمدیم خیال کردیم حزب دارد بهم میخورد در آذربایجان ، گفتیم آقا حزب ما را بردند آمدیم صبح دیدیم بلاعده دستگاههای تبلیغاتی و تعلیماتی شروع شد که آقا مسا خودمان داریم در روزنا مه خودمان چاپ میکنیم این انفجار در حزب نیست این درجهت انترناسیونالیزم پرولتیری است ، چه شده چرا این کار را کردند ؟ آن موقع بود که جزوی های مربوط به اصول ملیت تالیف آقای استالین بمقیاس وسیع چاپ شدند و در کلاسیکی کادر شروع کردند به خواندن آن در حوزه ها که بله آقا آذربایجان یک ملت است بدلیل زبان خاصی که دارد و یک ملت مشخص جدا و مستقل است و حزب توده ایران حق ندارد نایب مناسب یا رهبر و یا دستگاه سازمان دهنده ملت دیگری باشد

که اسمش آذربایجان است، آن باید برای خودش سازمان دیگری داشته باشد، استدلال میکردند که مگر ما میتوانیم بگوئیم که ملت ویتنام باید زیر نظر کمیته مرکزی حزب توده ایران باشد؟ نه خیر آن باید خودش حزب داشته باشد بنابرخصوصیات ملی خودش آذربایجان یک ملت است کردستان یک ملت است هر کدام یک فرقه جدا باید داشته باشد این درجهت اینکه ما برادریم و ما سازمانهای برادریم مسئله را پوشاندند از همین طریق استدلالهای انترنسیونا لیستی . آقای دکتر کشاورز بجای همه این حرفهای که میزنند که در آن روز من مخالف بودم و آنچور با دکتر مصدق در مجلس چهاردهم همراه بودم ، ولی ایشان عضو فراکسیون هفت نفری حزب توده بودند مجلس چهاردهم همینطور ایشان آن موقع عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران بودند که بخشنامه صادرکرد برای ارگانهای خوبی که آقا تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان منطبق با اصول ملیت است یعنی یک ملت جداگانه ای آنرا تلقی کرد . بنابراین بهتر است که ایشان صحبت نکنند و بهتر است که آنقدر وسوس در تطهیر خودشان نشان ندهند امیدوارم که ایشان بگوید که من صادقانه اشتباه کردم و صادقانه میخواهم در راه ملی حرکت کنم، این قابل قبول است انسان ها در تمام دوران زندگیشان اشتباه کرده اند به انواع و اقسام ، ایشان هم یکی از آنها هست هیچ اشکالی ندارد، این حرفها بنظر من به کتف ماتوده ایهای عرض کنم کهنه سرباز و کهنه سربازها شایق حزب توده نمیرود بله! حالا برگردیم به موضوع گرفتاری خودم ، معلوم شد این خانم خانمی بوده است که در رکن ۲ بوده است و سازمان نظامی هم داشته دنبال او میگشته حالا این مطلب دیگر ملح مطلب میشود که دارم عرض میکنم مسا آمدیم توی اتومبیل ارتشی گفتیم خانم برگرد آنجا و آنها را در بیاور . حالا من دارم خودم را میخورم که من چرا این حرف را به او زدم ، دیگر گذشته بود، باری مارا گذاشتند در انفرادی و از موقعی که این خانم رفت شدت عمل روی ما زیاد شد و من فهمیدم که قصه از چه قرار است یعنی من خودم استنباط کردم تا بعد شنیدم اینرا هم برای اینکه جفت و جور بشود قضایا به مدیگر و دنبالش آدم نگردد میگویم بعدها که ما از زندان در آمدیم دیدیم داستان آن که : برو خانم در خانه در آن سوراخی یک مشت کاغذ است در بیاور و آتش بزن ، میخواستم به بینم چه شد و وقتی که بررسی کردم معلوم شد که این بعد از اینکه مارا به زندان میفرستند صدای شنیدم میزنند توی اطاق خوب که اینها کی هستند و می شناسی و باکسی ارتباط دارند، و میگوید همه اینها را بگذارید کنار آدم بفرستید من بروم آنها را بیاورم ، بلند میشوند و با سرعت ، خوب تا ما بیاییم آنجا وقتی که ازما عکس بگیرند و این خانم را یکجور دیگری جلوه بدند دو ساعت سه ساعت چهار ساعتی طول کشید ، بعداز چهار ساعت ایشان را میبرند توی آن اطاق شربت و چای به او میدهند و بر میگردانند خانه که برود اینها را باتفاق حضرات بگیرد . البته آن افسری که دنبال این بوده بیرون

میماند این وارد میشود و هرچه میگردد می بینند هیچ چیزی نیست بعد میگوید هیچ چیزی نیست، بیخود مثل اینکه گفته و بعد میرود به مادر آذریه که پیرزنی بوده آنجا میگوید خانم؛ تا آنجا یکه من شنیدم این بود، میگوید خانم وقتی ما رفتیم شما توی این اطاق چیزی ندیدید و فلان این حرفها، حالا آذریه شوهرخانم تعریف میکند جمله اش اینست میگویدننه خیالت راحت باشد هرچه بود من ریختسم توی منقل سوزاندم، خوب اینهارا من نمیدانستم حالا خون خونم را هم میخورد و بعدها فهمیدم البته دیدم این فشاری که دارد برمن دارد وارد میشود نمیدانستم علتش چه هست، نگوهی از من ایترآ میخواهند.

سؤال : نمیگویند بشما مستقیماً درمورد کاغذها

آقای دکتر قاسمی: هیچ اصلاً و ابداً شاید میخواستند از آن زن استفاده بکنند هیچ ما در حدود شاید ۳۵ - ۳۶ روزی، خیلی زندگی سخت و وحشتناکی داشتیم، انصاف باید داد البته قابل قیاس با امروز نیست ولی البته کتک خوردیم شلاق خوردیم دست بند خوردیم همه اینها هست که در جاهای بدمنان هنوز اثرا تشن با قیمانده ما را آوردن بیرون شبها هم البته خیلی جنبه های جالبی داشت ما را توی اطاقهاشی گذاشت بودند انفرادی یکی دو سه نفر گروهبان می‌امند شب حرکت میکردند برای باصطلاح تخلیه روحی وارعاب با خودشان صحبت میکردید بطوريکه ما بشنویم که: بله فردا شب نوبت آن آخری است که دیگر موقع اعدامش خواهد بود و پس فردا شب نوبت آن یکی، نوبت ما که شده بود ما تا صبح گفتیم که خوب می‌یند مارا میبرند دیگر ولی دیدیم که نیامند ببرند بعد فردا یعنی می‌امد میگفت که یک دو روزی مال اینها عقب افتاد، که ما همینطور در حالت..... گویا به آنها تعلیماتی هم داده بودند ولی بعد از مدتی دیدیم که مارا خواستند آورند و سوار این اتومبیل ها و کامیونهای ارتشی کردند برند در مرکز شهریانی همین جایی که شهریانی هست دیدیم انبوهی اتومبیل آنجا ایستاده از زندان موقع شهریانی هم آدم دارند می‌آورند از جاهای دیگر هم آدم دارند می‌آورند در حدود ۹۰ - ۱۰۰ نفر دقیقاً یاد نیست صد و خورده ای شاید باشند بودند مارا سوار اینها کردند و ساعت ۵ بعداز ظهر آمدیم دیدیم مارا آوردن طرف خیابان سپه و مارا برند، برند دیگر غروب شده بود، شب شد و مارا رسانند بیک محلی که تما مش چرافهای زنبوری معروف یادتسان هست چرافهای زنبوری گذاشته بودند اطراف هر چراغ یک مسلسل و استنباط ما ایمن بود که مارا آورده اند اینجا برای اعدام دسته جمعی میخواهند بطور جمعی مازا اعدام کنند بعد همینطور توی اتومبیل ها ماندیم و صد ام از صدا درنمی‌آمد و سوال: یعنی از خیابان سپه گذشتیم.

دکتر قاسمی : از سپه ما را برداشت به جایی بنا مثبت سفید آنطرف شهریار آنطرف ریا ط کریم .

سوال : رفتید از شهر بیرون در بیایان ؟

آقای دکتر قاسمی : بله در یک بیابانی بودیم همینطور نشسته بودیم توی اتومبیلها چراغها و مسلسلها و حرکت سریعاً زان خیلی حالت واقعاً "توی فیلمها آدم دیده بود مثل مثلاً" آشوبت ز آدم بیادش میآمد و صداحم از صدا درنمیآید ترق ترق تا اینکه دیدیم صدای مخصوص ترن دارد میآید ترن آمد و آنجا ایستاد دانه دانه مارا سوار کردند به ترن و راه افتادیم حالا باز هم نمیدانیم کجا داریم میرویم ، حدود صبح بود دیگر بله صبح بود مارسیدیم به درود . درود که رد میشیدیم دیدیم که مردم را تمام برداشت در روی پشت بام ها ، پشت بامهای خانه ها مسلسل واين چیزها به رحال بازمارا پیاده کردند و سوار کامیون ارتضی کردند افتادیم توی جاده خاکی و هی برو ، یادیم میآید یک آدمی هم بود که حالت اسهال به او دست داده بود دادزدیم که این بدیخت دارد میرود گفتند عیب ندارد برود هیچی خلاصه این بیچاره هم خرابی میکردواینها و بالاخره رسیدیم به خرم آباد . در خرم آباد همه پیاده شدند و گروه گروه گروه بعد رفتیم به قلعه فلک الافلاک وارد شدیم . در آن دسته مَا خلیل ملکی بود اتفاقاً "زنده مدیر بسوی آینده بود که بدیخت بینوا ده سال به زندان کشیده شد که آنجا گذاشته بودندش بعنوان مدیر نه میتوانست توی این روزنامه موجودی بود که آنجا گذاشته بودندش بعنوان مدیر نه میتوانست توی این روزنامه چیز بنویسد نه هیچ بھر حال بعنوان مسئول گرفته بودندش ، ناظر زاده کرمانی از دارو دسته جبهه ملی ، خلیل ملکی ، مهندس قاسمی استاد شیمی دانشکده فنی دکتر عقیلی استاد فیزیک از دانشکده فنی اینها همه با ما بودند رفتیم بالاخره به فلک الافلاک و حال آنجا چه روزگاری بود دیگر اینها مسئله ای است بعد از ۴۵ روز باز از میان آن عده ای که البته مملو از آدم بود این فلک الافلاک دو تا منطقه داشت قسمت اولش جالب اینست که وقتی که مارا آوردند توی گوشه اش یک بهشتی مانندی بود که هر کسی را گوشها یش را پاها یش را و دستها یش را میگشند و کراواتش و اینها را میگرفتند و دست و پا یش را نگاه میکردند و توی گیبس را و فلان و اینها که چیزی نداشته باشد کمر بنده ای میگرفتند بعد در را بازمیکردند یک عده میرفتند تو تا نوبت این عده بشود این درکه بازمیشد ما می دیدیم که صدای فریاد میآید گفتیم اینجا جهنم دیگری است بعد نوبت ما که شد وارد شدیم دیدیم نه فریادی نیست یک عده افسرانی که در دوره مصدق گرفته اند در قضایای مرداد اینها دستها یشان را اینجوری کردند و میگویند خوش آمدید خوش آمدید منتہا مارا ازا آن حیاط

محوطه افسران به محوطه دیگری برداشت که شخصی‌ها بودند این تو هم غوغایی بود
بعداز ۴۵ - ۴۶ روز باز آن کمر بندهارا بما دادند و گفتند آقا باید بروید و ما
خیال کردیم مارا دارند میبرند تهران باز همین راه را آمدیم باز هم آمدیم درود
سوار ترن شدیم جلوی ترن این دو طرف ترن را همین دریچه‌های ترن را با پتوهای
سر بازی گرفته بودند وقتی شما یک جائی نشسته اید که نمیتوانید بیرون را به بینید
ترن حرکت میکند جهت حرکتتان را نمیتوانید تشخیص بدھید می‌نمیدانستیم این نظر
میرویم یا آن نظر میرویم ، بالاخره باز پتوهای را بالا زدند و گفتند رسیدیم و
دیدیم که ما آمده ایم در کناره خرم‌شهر یا آبادان دقیقاً " یادم نیست به حال در
آنجا که ترن میرفت کنار کشی هم پائین ایستاده بود و این ۴۹ نفر را پیاده کردند
که البته خلیل ملکی را وسط راه که از پیچ پیچ میخورد این یک راه پیچ توپیچی
بود از فلک الافلاک به لشگر پنج و سط راه اوهم با ما بود ۵۰ نفر بودیم یک دفعه
صدا زدند خلیل ملکی برگرد و اورا برگرداندند و ما ۴۹ نفر بودیم سوار یک کشی
کردند کشی کوچکی بود بنام یدک بر حرکت کردیم یک افسر بسیار خوبی هم بود که
سرهنج نیروی دریائی بود و سبیل‌های بسیار قشنگی داشت و خیلی هم محبت کرد و
آبگوشتی بما داد و از وقتی که از شط العرب وارد خلیج فارس شدیم که آب هم رنگش
کاملاً " متفاوت بود گفت که حالا میتوانید بیایید بالا برای آنکه تا آنوقت آن زیر
بودیم و هوا هم خیلی گرم بود گفت آقا یا ن چه میخورید گفتم یک چیزی بما بدھید
که غذای فلک الافلاک واقعاً " غیر قابل تحمل بود - غیر قابل تحمل بود برای نمونه
بsuma بگوییم یک سوراخهای داشت این قلعه که بیرون را شما از این سوراخهای
میتوانستید به بینید ناشی که می‌وردند برای شما این نان را میانداختیم دور برای
اینکه دندان را میشکست دندانها شکست اول کار توى این عدس پلوهای که بمسای
میدادند دندانها می‌شکست خود من اینرا دیگر دیدم به چشم از آن بالا که این دیگهای
آش را که می‌وردند دوسرباز یکی این نظر البته افسرها و سربازهای
بیچاره را هم خیلی به آنها گفته بودند که اینها حتی یک رفیق ماعرض کردم قوانلو
که اول با ما بود و اورا هم با من گرفتند این قد خیلی بلندی دارد عینک هم میزند
قد خیلی بلند و صورت بزرگ و سرخ و سفید هم هست به این سربازها بیچاره گفته
بودند که این عمری است، بعد اینها فحش میدادند تف به او می‌انداختند، ماهیم
صف بسته بودیم که بیا یم بالای قلعه تکه تکه هر کسی که کارش تمام میشد ماس
می‌آمدیم جلو ، مثل صفات بوس این سربازها را هم خوب گشته بودند و آدمهای
پیدا کرده بودند که بشود به آنها تلقین کرد و ساختشان . من خودم به چشم خودم
دیدم وقتی که این آش را ، چون قلعه بالا است و روی تپه است این را که سنگین هم
هست باید بیاورند بالا، من به چشم دیدم که این سربازها که این آش را می‌وردند
بالا، آش را گذاشتند زمین و شروع کردن به تف کردن توی این آش روی شاید خشم و

این چیزها بعد آش را که می‌آوردند توییش شما انواع کثافات را می‌دیدید که قابل خوردن نبود. ما گفتیم یک آبگوشت برای ما بساز به این جناب سرهنگ که اقلال" یک چیزی خورده باشیم ساخت بیچاره و آوردند بالا این آشور پوری هم بود مهندس‌کشا ورزی آوازه خوان هم ببود، آواز هم گیلکی میخواند آن بالا شروع کرد به گیلکی خواندن و آمدیم، آمدیم و ساعت‌ده صبح رسیدیم به خارک، خارک یک جزیره متروکه‌ای بود این کشتی یدک بر که طولش شاید ده متر بود در ۲۰۰ متری خارک میتوانست لنگ بیندازد چون جلوتر میگرفت به ته دریا از آنجا بلم آوردن بقول خودشان موتور لنج آوردن مارا سوار کردند و آوردند به خارک آنجا و یک کمپ‌هایی مثل اینکه‌از جنگ جهانی اول بوده است که همه از بین رفته بود یعنی این طاق و اینحرفه‌انداشت مارا ریختند آن تو و خلاصه مدتی هم ما آنجا بودیم و چه دیگر در درستران بدهم یکماه و نیم دوماه هم در گرمای وحشتناک بودیم.

سؤال : این چه ماهی است حالا

آقای دکتر قاسمی : عرض‌کنم شهریور بعد از شهریور یا مرداد با می‌آئیم میرسیم حدود مهر اوائل گرمای وحشتناک حالا بشما عرض‌کنم من تمام بدنم جوشای وحشتناک زده بود ناچار با شورت راه میرفتم و چون کت و شلوار من را گرفته بودند من یک کت داشتم یک شلوار داشتم یک شورت داشتم یک پیراهن داشتم دیگر هیچ چیز نداشتیم. خانواده منهم از من اطلاع نداشتند همین‌تام زندگی من را این تشکیل میداد حالا هی اینرا بشور و هی دومرتبه خشک‌کن و هی بشور که درنتیجه همه از بین رفته بود یک واقعه با مزه ای هم در آنجا اتفاق افتاد مارا صحبا میبرند صبحگاه مثل سربازها آنها سرود میخوانند دعا میخوانند من یادم می‌آید یک چشمی ای آنجا ساخته بودند البته وقتی ما رفتیم آنجا زندانی سیاسی در خارک بود از دوره مصدق بود در چهارم آبان یک عدد ای از بچه‌ها که شلوغ کرده بودند آنها را گرفته بودند فرستاده بودند به خارک زمان مصدق، ما شورت خودمان را شسته بودیم آنرا ویزان کرده بودیم آنجا حیوانی که آن زمان در خارک زیاد بود بز بود، بز و خر الاغ و اینها هم بدليل اینکه آنجا به‌حال سبزی کم است پارچه و کاغذ اینها را هم میخورند ما یک وقتی بهوش آمدیم دیدیم که نصف این زیر شلواری مارا هم یعنی شورت مارا هم خره خورده خوب ما چیز دیگری که نداریم شلوار بلند هم که آدم می‌پوشد من همان را پوشیدم بی‌ریا نصف شلوار نداشتیم تمام بدنم پیدا بود صبح با آن وضع ما رفتیم سر صحیح‌گاه آن افسر گفت : این چه هست؟ گفتم به اسبت بگو به خرت بگو این چه هست بمن چه مربوط است به آن بزت بگو نیاید شلوار من را بخوردگفت تود یگر نیا گفتم از خدا میخواهم نیایم البته خوب ما رفتیم آنجا و شلوارمان را نصف کردیم و یک ترتیباتی

بچه ها اضافه داشتند و خلاصه یک چند مدتی آنجا بودیم مارا آورده بود تهران و در تهران هم مارا محاکمه کردند تازه محاکماتمان اول درخواست اعدام و بعد درخواست حبس ابد و بالاخره به یکسال و ششماه بندۀ را محکوم کردند ولی از زندان آزاد نشدیم همینطور ماندیم گفتیم آقا ما الان یکسال و هفتماه است در زندانیم تبعیدمان را هم رفتیم چرا آزادمان نمی کنید گفته نه خیر باشید سرانجام بعد از دو سال و پانزده روز بطور مداوم ما آمدیم بیرون در دورانی که این بقیه این یکسال و ششماه بگوئید در حدود ششماه هفتماه هشتماه در تبعید بوده ، بقیه اش را آمدیم توى زندان برای محاکمات و دیگر توى زندان اخت شدیم

سؤال : یعنی در زندان قصر ؟

آقای دکتر قاسمی : دیگر از اینجا برده بودیم زندان قصر دیگر قبل "همه زندانها را رفته بودیم یعنی زندان دژبان رفتیم چند روز در این زندان چند روز زندان دیگر، اینجا دیگر زندان قصر میخواستند ببرند مارا محاکمه کنند درست این زمان مصادف است با لو رفتن سازمان نظامی حزب توده .

سؤال : آقای دکتر قبل از اینکه به این مسئله بررسیم یک نکته ای است که لاقل از نظر من جالب است شما چون یک چنین تجربه‌ای داشتید من دلم میخواهد نظر شما را راجع به آن بدانم . یک اتفاقی که در بعد از این انقلاب یا هرچه که میخواهید امسش را بگذراند مسئله خمینی افتاده چیزی که جالب هست اینست که غالباً کسانی را که اینها میگیرند حالا از حزب توده میدانند که خیلی هارا گرفته اند از خودشان گرفته از کسانی دیگر گرفته از سواک درگذشته گرفته اند اینها می‌ایند و آنچه که آنها میخواهند عملاً میگویند طوری که در گذشته ایران سابقه ندارد شاید چیزی شبیه اتفاقاتی باشد که در دهه ۳۵ در پروج های مثل "استالینی در روسیه اتفاق افتاده بود میگویند چیزی ها در این زمینه ها یک نقشه هایی داشتند اینرا چطور شما میبینید . و این چه هست ؟

آقای دکتر قاسمی : عرض کنم که بندۀ اینرا دلیلش را یعنی لاقل اعتقادی نسبت به این مسئله دارم اولاً "در همین حزب توده منهای عقاید توده ای ، عقاید توده ای شاید میتوانم ادعا کنم بدلیل بسیار وند فکری توده ای و کمونیستی و مارکسیستی که من دارم من یکی از کسانی هستم که خیلی خوب میتوانم با اینها مبارزه کنم و کردم تا حالا هم کرده ام برای اینکه همه چیز را میدانم هم از درون اینها میدانم هم بهر حال مکتبشان را خوانده ام و سرسوی نیست اما در حزب توده قهرمان های پیرو شدند در یک روزگار مثل قاری ، جوانی بود بنام مهندس قاری نه مهندس هم نبود

قاری این جوان را در دوره ۲۸ مرداد گرفتند و آن روزها شلاق آنقدر به این زندگه این قسمت پشت بدن ندارد الان ولی چیزی نگفت همین آرسنی را که من میگفتم آدم میکشد این آدم تا حد مرگ که بالاخره هم کشته شد ، تا توانت بگفت ، مبشری تا توانت نگفت و حتی وقتی اورا برداشت به توالی رگش را زد که خودکشی بکند و نگوید که بعد گرفتند و بالاخره چیزهایی که الان رو شده است بدلاهای توانت بگوید خسرو روزبه تا آخرین دم حرفها یش رانزد ، یعنی قهرمانیها شد منتها یک نکته ای را برای شما بگویم اینرا که میگوییم بنده اعتقاد دارم اینست که اولاً "جاسوس اعتقاد ندارد ، یکنفر که جاسوسی میکند این به علل و اسبابی رفته جاسوس شده یعنی حتی جاسوس امریکا و روس خوب وقتی اینرا بگیرند مگراینکه واقعاً" د ر یکنوع بوته های مخصوصی اینها را آزموده باشند که اینها بتوانند تحمل بکنند ولی در مراحل بسیاری جاسوسها لو دادند برای اینکه فشار وکنند ناخن را نتوانستند تحمل بیا ورند یک عدد ای از سران حزب توده همانطور که عرض کردم جاسوس بودند . یعنی اولش شاید با اعتقاد رفتند بمرحله ای رسیدند که باب غلامی روسیه بود بعد واقعه ۲۸ مرداد سبب شد که عدد ای به روسیه بروند درون روسیه و وفاپع را بیشتر احساس کردند یعنی هرچه بود احساس کردند، روسیه آن روسیه ای که شاید بعضی هایشان مثلًا" بنده معتقدم نبود نوشین آدم بسیار باشرفی بوده . است این در روسیه فهمید که آقا علی آباد شهری نیست بهمین دلیل اطلاع وائق دارم از خانم نوشین شنیدم خانم لرتا ، که نوشین عاشقانه میخواهد که به ایران برگردد ولی خوب اجازه به او نداد یعنی شخص شاه اجازه به اونداد او دلش میخواست برگردد بزرگ علوی بهترین الان که برگشته به آلمان شرقی ، نباید تصور کنید که این آقا بزرگ علوی آدمی است که به آنجاها علاقه دارد ، نه او آمد به ایران و بلافاصله هم برگشت به ایران ولی وقتی دید بدست ملاها افتاده گفت آقا من وضع را بد می بینم فرار کرد و رفت ، توی اروپا هم جائی نداشت برود ، رفت توی آلمان شرقی توی دانشگاه دارد درس می دهد اینها آدمهایی هستند که برحسب عسرت یا برحسب عادت یا برآشرا اینکه دیگر در یک خطی افتاده اند که دیگر جدا شدن از آن خط برآیشان میسر نیست یک عدد ای این چنان اند یک عدد دیگری نه خیر اولاً" روح بلند پروازی و دیگران را به عقب زدن و خودرا جلو انداختن در آنها هست یک عدد ای اینجوری هستند کیانوری یکی از این افراد است آقای کیانوری از آن تیپ آدمهایی است که برای رسیدن مقامات حتی حزبی و نزدیک شدن به ملاه اعلی که روسیه بود حاضر بود آدمها بکشد، حاضر بود آنچه که سد و مانع انسانی و غیر انسانی در مقابله هست همه را ویران بکند و برود جلو و بالاخره رفت به روسیه در روسیه توانت خودش را مثل آزادا شس اوانسیان که اینها عضو امنیتی شوروی بودند در ایران و عضو کمیته مرکزی هم بودند خودش را توانت الحاق بدهد یعنی در صفات آنها قرار بگیرد ، این آدم بنده

ایمان دارم که در این خط افتاده بود و جاسوسی را پذیرفته بود . عرض کنم که از اینکه توی ذستگاه شوروی آن چیزی که ما تصور میکنیم نیست یک مقدار متزلزلش کرده بود آمد رفت در زیر شکنجه آقای خمینی با همان شیوه هائی که توده ایها به خمینی یادداشتند که چگونه مردم مخالفش را بگیرد و عذاب بدهد و اینها بیشترش را همین توده ایها یاد دادند در این تردید نکنید با همان شیوه ها ، آقا دیدکه دیگر معنی ندارد از چه دفاع بکند روسیه را من میشناسم بهرحال تا حالا هم نوکریش را کردیم به جایی برسیم یعنی حقیقتش را بخواهید در خود کیانوری هم اعتقادی به شوروی به آن معنای اعتقاد وا ایمان و باور قلبی نبود و اعضای کمیته مرکزش هم وقتی آمدند روسیه را هم که دیده بودند که دو دوتا چهار تا است آقا ، بنده در تهران وقتی از روسیه برایم تعریف میکردند که چطور شوروی بچه ها پرورش پیدا میکنند چطور همه مدرسه میروند ، چطور طبقات از بین رفته ، چطور طب مجانی است چطور آن بالا و پائین با هماز نظر حقوق هیچگونه تفاوتی ندارند و بلکه از نظر کار با هم تفاوت دارند هر کس بقدر کارش ، این رفته و آنرا دیده و بعدهم بعضی از اینها بشما بگویم آدمهای خبیثی بودند این کیانوری آدم خبیثی بوده است اینرا واقعاً از نظر اخلاقی بسیار آدم سستی بود میرود آنجا آن حرفهایی هم که زده در عمل می بیند که نه نیست اما خوب در این جاده است دیگر جدا هم نمیتواند بشود تنها فکر میکند که با دستمالهای ابریشمی است که میتواند رهبران حزب توده را قانع بکند که را دمنش را بگذارید کنار من را بگذارید ، من درستش میکنم . اینست که خیال نکنید که اینها اگر سوال میکنند که چطور میشود که مسائل را بسادگی جواب میدهند و به جاسوسی خودشان اعتراف میکنند میخواهم خدمتمن عرض کنم اینها رفتن به شوروی خیلی بدون اینکه خودشان بفهمند متزلزلشان کرد یعنی در محیط ، محیط را آزمودند مضافاً" به اینکه بعد از گرفتاری اینها شوروی هیچ اقدام جدی برای رهائی اینها انجام نداد و خوب یا زود میدید آقا بچه مناسبت در این ماجرا گیر کرده و آخوند است و شوروی همین جور مرزها یش را باز گذاشته و سفارش عین خیالش نیست فقط یک اعتراض میکند گاهی اوقات که جناحهای ارتجاعی میخواهند نهضت مترقبی را از بین ببرند و همین دیگر . من نمی فهم یعنی چه اینست که اولاً" ایمانی به آن مفهوم نبود بخصوص در کمیته مرکزی ، در عین حال در پائین فوق العاده ، فوق العاده در پائین قهرمان بود در بالا که قهرمان که نبود هیچ و جاسوس بی اعتقاد بود بهرحال در خطی افتاده بود ، شما قبول بفرمایید خیلی کسانیکه در همین قرن هم وارد جریانات سیاسی خاصی میشوند خیلی هم آدمهای معقول و مطمئن و با ایمانی تلقی میشوند ولی آدم و قتنی کنکاش میکنند توی آنها میگرددمی بینند اینها برای منظورهای مخصوصی به این جریانات کشیده شده اند آقای کیانوری شاید روز اولی که آمد مثل هرجوان دیگری یک اعتقادات شخصی داشته است و در بالا بوده و احساس خودخواهی

خودپرستی و بزرگ طلبی و بهر حال اگوا یسم بسیار پسیار شدید دیگران را زده کنارو خودش آمده چلو بعد رفته شوروی را دیده ، بعد برگشته اینجا بعداز شوروی هیچ دفاع آن چنانی ندیده خوب بعد هم می‌آید می‌گوید آقا خیلی ساده است فشار هم زیاد است اینهم ناگفته نماند ، اگر که آقای خمینی دادگاههای داشت که با دوتا شلاق قضیه را برگزار میکرد بشما میگفتم که اینها هم همان حالت را داشتند و قهرمان مانده بودند ، ولی خوب فشار هم زیاد است و یک یک‌گراوند فکری و اعتقادی وايمانی نیست، اينست خیلی ساده است اعتراف بکنند ولی چه بسا افرادی در سطح متوسط و پائین حزب توده خودش را زیر تانک انداخته ، خانم شیرینلو افتاد جلوی تانک شوخي نیست اما آقایان نه خیر جلوی تانک نمی‌افتند شما پیش از این روی جهت دیگرش را نمی بینید چرا دکتر مرتضی یزدی را نمی‌گوئید مرتضی یزدی با دکترا رانی جزء ۵۳ نفر بود عضو کمیته مرکزی حزب توده، شیخ الطایقه حزب توده معروف که آمد رفت پیش شاه گریه کرد و گفت ما خیانت کرده ایم البته خوب یزدی معقول تر بود او یواش یواش دید که شوخي است نوکری است فقط ، فقط نوکری است حالا دیگر چرا بما نیم کشته هم بشویم حالا نوکری را کرده ایم چرا کشته بشویم این بود که رفت . نمونه کیا نوری در رژیم گذشته ایران بنظر من یزدی است . یزدی راهم همچنین زیاد نفی کردنش ولی آنهم در جریان آمد او هم آمد عضو جمعیت خدمتگزاران بشر بود عضو آن بود عضو هیئت مرکزیش بود بنظر من در رهبران حزب شما زیاد دنبال ایمان و اعتقاد مارکسیستی نگردید و بر عکس اگر دنبال اعتقاد و قهرمانی و اینها بگردید این وسطها باید پیدا بکنید این قضیه در مجاهدین هم کم و بیش مصادق دارد بعد آدم میتواند به بیند ، آن بالایی ها تقریباً میدانند قصه چیست ولی این پائینی ها بیچاره ها خیال میکنند واقعاً " باید در راه این آرمان مقدسی که بوطن و آزادی وطن ختم خواهد شد و آزادی زحمتکشان جهان ختم خواهد شد ، باید فداکاری کرد . توى چکسلواکی آدمهای بودند ، کتابی هست حالا اسم نویسنده اش بادم رفته درشرح حال بیوگرافی استالین نوشته این نویسنده دوتا بیوگرافی نوشته یکی مال رومان رولان است یکی هم مال استالین من بادم نیست الان مال کیه آنچه می‌گوید که این دختری را که روی بدنش سیگار می‌گذاشتند در زمان استالین این خودش ما رکسیست بود جنگیده بود مبارزه کرده بود مقاومت میکرد و جواب نمیداد و مقاومت میکرد علتی این بود که واقعاً " میدانست برای چه یعنی در حقیقت نمیدانست اتفاقاً " بهذرات وجودش خورده بودند فرو کرده بودند این ایدآل و طرز فکر را ، بالایی آخر چه میداند دکتر کیانوری را خیلی زودتر باید اینکار را بآ او کرده بودند ولی آقای دکتر کیانوری را فقط آقای خمینی باید پیدا بشود و یک خوره دز (Doze) شکنجه و عذاب را بالا ببرد تا معلوم بشود که عرض کنم ماهیته " چه جور آدمی است .

سؤال : شما آنوقت دو سال و پانزده روز در زندان بودید ؟ یعنی معنا یش اینست که

در ۱۳۴۴ یعنی مرداد یا شهریور ۱۳۴۴ از زندان آمدید بیرون باید آنوقت شرایط راچه جوری دیدید ؟

آقای دکتر قاسمی : بله عرض کنم که نطفه های تردید و شک و مخالفت در من از این واقعه نفت و از همان بخصوص جلسه معروف بسوی آینده سرکشید بخصوص وقتی واقعه مرداد اتفاق افتاد با اطلاع وسیعی که من داشتم از سازمان نظامی حزب توده که چرا حزب توده کاری نکرد ، تردید بالا تر رفت دیگر بهوش آمدم در زندان برای من تنها فرستی بود که عمل نکنم و فقط فکر کنم ، تنها جایش آنجا بود . البته قسمتی اول زندان وحشتناک بود برای اینکه نه عمل بود و نه فکر بلکه فقط عذاب بود تا بعد بخصوص بعد از محکومیت با اینکه در زندان هم خیلی بچه های توده ای بمن اطمینان داشتند می آمدند با هم صحبت میکردیم ولی من حقا " در وجود خودم تراشه هایی از تردید و تردید شدید بخصوص نسبت به شوروی وجود داشت و به آن مرحله ای رسید کار من که وقتی از آنجا آمدم بیرون یک هفته بعدش با اینکه حزب توده بعد از سازمان نظامی از هم پاشیده شده بود .

سؤال : در زندان که شما بودید بخصوص در زندان قصر این مرحله آخری بعد از این جریان با دوستان قدیمتان هم در آنجا همه با همه ارتباط هم داشتید .

آقای دکتر قاسمی : نه تنها ارتباط داشتیم بلکه می نشستیم و بحث سیاسی و فلسفی و از این حرفها میکردیم خیلی هم همان حالت سابق را داشتیم .

سؤال : ببخشید یک سوال دیگر بکنم نگران اینکه مواطن شما هستید در زندان و اینها نبودید ؟

آقای دکتر قاسمی : نبودند؛ به آن معناها دیگر نبود واقعا " اگر بخواهید زندان آن دوره مارا که چرا در ابتدای کار شکنجه بود وحشتناک هم بود؛ سه چهار رنگ بودند که قهرمان شکنجه کردن بودند یکی اتفاقا " همین آدمی است که اسم آوردم بنا مپولاددر یک آدم واقعا " دیو سیرتی بنام سرهنگ زیبائی که این باز بخارم می‌اید وقتی ما را از فلک الافلاک برگردانند آوردن شد در زندان موقعت شهربانی شب دیدیم که سوت زدند و گفتند که یک آقایی است سرهنگ زیبائی می‌اید و آمد دیدیم این اطاقه را میگردد و توی اطاقها سر میکند بعدها فهمیدیم که این دنبال غفاری میگردد . (پایان نوار ۲ آ)

شروع نوار ۲ ب

همانطور که اول عرض کردم دنبال اومیگشتند نمیدانستند که غفاری گم شده و کجا رفته، نمیدانستند که کشته شده بهرحال وقتی آمدم بیرون دیگر حزب توده تقریباً "متلاشی شده بود چون همه قدرت سازمانی حزب توده وابسته به سازمان افسرانش بود که به آن آگاهی میداد که خودش را حفظ کند؛ سازمانها یش را حفظ کند معهداً عده ای تمانده مانده بودند چند نفرشان آمدند سراغ ما که آقا و من با کمال اصراحت گفتم که آقا دیگر من نیستم خوشبختانه من مردی هستم که نه کسی را لو داده ام، با اسم بیگانه رفتم با اسم بیگانه برگشتم این دیگر نشان میدهد که خودم را لو ندادم چه رسد به اینکه دیگری را لو داده باشم در چنین شرایطی که خیال کنید ضعف نشان دادم، ضعف نشان ندادم در محکمه بزرگترین دفاع را من از خودم کردم و دفاع ایدا ولوژیک کردم در محکمه نظامی البته چون دروغ گفته بودم اوائل کارش را همه اش را هم دروغ گفتم یعنی از نظر خصوصی در معرفی شخص دروغ گفتم از جمله گفت که آقا شما اسمت چیست گفت مهدی گفت فامیل، گفت قاسم زاده پدر و مادر؟ مرده اند البته مادرهم داشتم، خواهر برادر ندارم تحصیلات شما چقدر است؟ تا ششم ابتدائی بعدی ادام می‌آید یک سرهنگ دکتر بهره وری بود از این دکترهای یونیورسیته پاریس سرهنگ بود لیسانسی حقوق شده بود رفته بود پاریس دکترا ای قلابی گرفته بود آمده بود اینهم وکیل ما شده بود البته پول داده بودند بیچاره خانواده، احمق‌ها بیچاره‌ها واقعاً "احمقی کرده بودند به او پول داده بودند گفتمن شما از من دفاع نکن من خودم از خود دفاع می‌کنم من حقوق خوانده بودم حقوقدان بودم عرض کنم که مضافاً" اینکه میخواستم حرفاً ای بزم بعد شروع کردم بدفاع کردن آن یا رو سرتیپ قطبی رئیس دادگاه ما بود گفت آقا شما تا کلاس ششم درس خواندی گفت بله گفت معلوم است که تا کلاس ششم خوانده ای، فهمید ولی خوب برایم مهم نبود ولی وقتی آمدم بیرون گفت پس از موضع خیانت بشماها صحبت نمی‌کنم همه چیز را تحمل کردم اما برای من تفکرم مانده چرا حزب توده بر شعار الغای امتیاز می‌ایستاد؟ چرا سازمان افسری و این جنبش عظیم حزبی در ۲۸ مرداد خاموش ماند؟ چرا روسیه شوروی بلافاصله این روسیه عزیز و محترم شما وقتی مصدق فریاد میکشید طلاهارا بما بدھید نداد به او؛ چطور شد بدولت راهی داد قابل تفکر است تفکر ادا مه پیدا کرد . . . بندۀ شروع کردم به مطالعه عمیق درجهات ضد مارکسیستی خوب بهرحال آدم هنوز میخواهد جلد عوض کند سخت است میخواهد پوست بیندازد، مارکه میخواهد پوست بیندازد سختش است خوب در همین دوره بود که این آقای عاصمی هست محمد عاصمی که الان کاوه را منتشر میکند در آلمان، حالا آمده با آقا امینی دارد کار میکند این روزنامه امید ایران را، مجله ای بود و من چون در "بسی آینده" بودم و این شخص گاهی شعر میساخت بمن میداد و من شعرش را

میدادم چاپ بکنند خوب خیلی علاقه داشت خیلی هم بما حرمت میگذاشت بعنوان پیش
کسوت گفت میتوانید بیاید در امید ایران گفتم اشکالی برای شماها نداردو گفت
نه خیر رفتیم آنجا نویسنده را در زمینه ادبیات فارسی شروع کردیم و اولین
مقاله ما بعداز ۲۸ مرداد ما عنوانش این بود که : باجهره های تابناک ادب
فارسی آشنا شوید ، بعد هم دیگر رفته خوب لاید دنبال مانبودند ما هم باکسی
تماس نگرفتیم ما رفتیم توی رادیو بعنوان کنترل کننده برنامه یعنی برنامه را که
شما میشنیدید ما به بینیم این را غلط خواند یا درست خوانده است خوب ماهیم
وضع زندگیمان بهم خورده بود یک مقدارهم ازما درمان پول گرفته بودیم رفتیم
یک مقاطعه کاری کوچکی درست بکنیم بلد نبودیم باختیم، رفتیم نمیدانم جوب بکنیم
سیمان بریزیم نمیدانم ازاين بازيها بکنیم ، مادر بیچاره هم کمک پولی بما کردو
یک زمین هائی داشت فروخت و آنرا هم از دستدادیم و دیگر رویمان نشد بازبرویم
بگوئیم بما پول بده؛ گفتیم برویم دنبال کارهایی که خودمان بلدیم خوب رفتیم
دیدیم که گفتند که شما در رادیو اعلان کردند ما کنترلور میخواهیم گفتمنترو لور
یعنی چه گفتند شما برنامه را

سؤال : شما اعلانی دیدید که در روزنامه اعلان کرده بودند، این زمان آقای
معینیان بود ؟

آقای دکتر قاسمی : بله در زمان معینیان البته من این اعلان را دیدم ولی یک
دوستی داشتم با من آشناهی داشت بمن گفت چون من در آنجا کارمیکنم میتوانم شما
رامعرفی کنم گفتم برویم رفتیم آنجا و گفتند شما باید یک امتحان بدھیدا متحانش
این بود که یک برنامه کارگران بود؛ نمیدانم جوانان بود چه بود گفتند درباره این
برنامه انتقاد کنید خوب ماهیم دیگر درگذشته و روزنامه نگاری و نویسنده
کارهای بهرحال اجتماعی و ایدئولوژی و این چیزها دیگر ورزیده بودیم برداشتیم
نیمساعت که این برنامه بود من باندازه ۱۵ صفحه راجع به آن نوشتم فرستادم بعد
هم امیدی هم نداشم چون دیدم یک عدد زیادی هستند و آدمهایی هم هستند مثل اینکه
با پشتونه هم هستند بعد با کمال تعجب دیدیم آقای معینیان ما را خواست گفت آقا
شما از همه اینها بهتر بودید خوب ما وارد شدیم و خوب اگر همه اینها را آدم بخواهد
بگوید مثنوی هفتاد من کاغذ شود ..

سؤال : ولی یک نکاتی است که خیلی مهم است و من فکر میکنم هم از نظر تاریخ
مهم است و هم از نظر خودما مهم هست شما الان ذارید راجع به چه صحبت میکنید ؟

آقای دکتر قاسمی : سال ۳۵ - ۳۶

سؤال : سال ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ در حدود سه چهار ریال بعد از این جریان ۲۸ مرداد هست شما هم خوب یک سازمان سیاسی است که بعد از این بوجود آمده تصور میکنم که الان یکسالی هست در این زمان که شما دارید صحبت میکنید حکومت آقای زاهدی هم سقوط کرده است و

آقای دکتر قاسمی : و آقای امینی آمده

سؤال : امینی نه

آقای دکتر قاسمی : چرا آقای امینی وقتی من در اداره کل انتشارات و تبلیغات بودم یادم است که امینی نخست وزیر بود.

سؤال : امینی نخست وزیر بود پس آنوقت میشود نزدیک ۴۰

آقای دکتر قاسمی : خوب دیگر من آنجا بودم.

سؤال : نه حالا سوالی که میخواستم راجع به آن صحبت بکنید بالاخره برای یک کسی که سابقه ای مثل سابقه شما داشته است سابقه حزب توده ، در مقامهای رسمی حزب توده ، زندان ، بعد در آمدن تمام اینها شما رفتید به رادیو که یکی از عوامل اساسی است و بعد بعنوان مفسر

آقای دکتر قاسمی : نه نه اصلاً موضوع مفسرا ینجانیست، موضوع مفسر اینجا نیست اینجا اینست که یک شغل بسیار البته علمی است ولی محقق است شغلی که به بنده دادند البته اینرا بگوییم هیچگونه اطلاعی ازمن ندارند که سابقه چیست چون این کار با صلح روزمزد بود یعنی شما در حقیقت کارمند رادیو نمی شدید، می‌مدید کاری را میکردید بمناسبت آن پولی هم عصرش پشما میدادید ، اینکه بیایند از شما عکس بخواهند و از این بساطها بخواهند نبود انصافاً " یک آدمی بود روزمره کار میکرد پسولش را هم از صندوق میگرفت میرفت آقای معینیان این بساط را راه انداخته بود میداند خودش بنده می‌مدم کارم این بود که مثلاً برنامه های ادبی، برنامه های کارگران را گوش کنم گهگوینده چه لغزشها فی دارد آیا کلماتی را غلط گفته جملاتی را که برایش نوشته اند درست است از نظر فارسی یا نیست؟ موسیقی که شما در این نمایشنا مه بکار میبرید مثلاً فرض کنید که یک صحنه عاشقانه لطیفی است بعد تهیه کننده یا دیرکتور برنامه آمده پشت این قضیه یک موسیقی جاز گذاشته ،

در صورتیکه برای یک چیز رمانتیک ، رومانسی مورد احتیاج است که آقا اینها را بگو ، اینکار علمی بود و کریتیک و فقط کریتیک ، هیچ مطلبی نبود تا اینکه این مسئله مهم است ما ماندیم همینطور و چون کار من واقعا " بطوریکه آقا معینیان گفته بود از این لحظه دگرگون کرد چون من اصلا" تمام این نمایشنا مه ها و این برنامه را رادیو مملو از اشتباهات و غلط و اصلا" کجروی میدیدم و من شدم سودار رادیویعنی سودار در این دومن (Domaine) بله در این موقع بود که بما گفتند شما بیائید استخدام بشوید دیگر من حقیقتش اینست که وحشت برداشت گفتم آقا همینطور بہتر است گفتم ما را بر میگردانند به سابق و میگویند برو . باری ما همینطور بقول معروف لک و لک کردیم آمدیم جلو شدیم دیگر مسئول امور نظارت بر برنامه ها شاخص و از صاحب منصبان درجه اول دستگاه که تمام برنامه ها باید با نظر من تنظیم بشود بخصوص از آن جهتی که عرض کردم و امضای من را هم پشتی داشته باشد یک ۲۵-۲۰ نفرهم عضو داشتم که در سطح لیسانس و دکترا و اینها که این لیسانسیه ها هم بتوانند بررسی کنند . یکروز دیدم آقا معینیان تلفن کردند آقا شما یکخورده دیرتر بر روید ساعت ده شب ، چون معینیان معمولا" خبرها را خودش میدید گویندگان را میخواست پهلویش بخوانند خبر ساعت ۹ شب را میدادند میکرد گویندگان بخوانند کارش که تمام میشد آنوقت سوار اتوبیل میشد ساعت ده شب من را صدا کرد گفت که من می‌آیم پیش شما پائین دیدم آمد توی یکی از اطاقها یعنی اطاق خود من نشست و گفت شما هم بفرمائید ما هم نشستیم والبته من روی روحیه سابق خودم حرمت می‌گذاشتمن ولی زیاده روی نمیکردم بخلاف دیگران و گفت : آقا قاسمی ، گفتم بله گفت شما عضو حزب توده بودید ، بلافاصله گفتم بله گفت شما

سؤال : این اولین باری است که کسی از شما سوال میکند ؟

آقا دکتر قاسمی : اولین بار او هم حالا دیگروزیر شده است حالا یا دیگر وزیر است یا معاون نخست وزیر است مسئول اداره کل انتشارات و رادیو و معاون نخست وزیر احتمالا" گفت او هم رندی میکرد، رندی میکرد اینرا هم داشته باشیم میخواست مسئله را یکخورده بزرگ جلوه بدده گفت شما حوزه هم رفته اید گفتم حوزه یک چیز خیالی چیز ابتدائی است من عضو هیئت تحریریه بسوی آینده بودم مسئول کمیته دانشگاه عضو هیئت تحریریه روزنامه مردم مخفی بودم، صاحب انواع مدار در جنبش های دانشجویی بودم ، حوزه که یک امر ابتدائی است اعضای ساده هم میروند گفت آه ، گفتم بله . حالا زمانی است که تیمسار پاکروان رئیس سازمان امنیت است . گفت تیمسار گفته اند و گفت من با پاکروان صحبت کرده ام و تیمسار گفته اند که دستگاه شما یک دستگاه سیاسی است و بایستی که افرادی که آنجا کار میکنند بهر حال خیلی محترمانه گفته بدم دقیقا" ایشان درست گفته اند من هم برای جاسوسی نیامده ام اینجا آمده ام کار کنم

و معاشم را بگذرانم اما این حر فتیمسار پاکروان کاملاً "صحيح است چون من از خودم اطمینان دارم که عقلاً و منطقاً" توده ای نیستم اینست که بدندیدم بایم اینجا کار کنم و نشان بخورم اما این ذلیل برای اثبات کار برای شما و آقای پاکروان نیست خیلی آدمها هستند که میگویند زنده باد، همینطور گفتم که میگویند زنده باد شاه و دشمن شاه هستند، زبان من اینرا میگویید ولی شما که سهل است پیغمیر خداکه اعتقاد زیادی به او ندارم اگر بباید نیمتواند در قلب من بفهمد که چه میگذرد بنا براین هم شما وهم آقای پاکروان حق دارید، بعد گفت شما چه میگوئید؟ این حرفهایی است که من گفتم و الان آقای معینیان هم زنده است، گفتم یک راهدار راهش اینست که بنده فردا در دستگاه شما نیایم چون اثبات زبانی که کافی نیست میماند قلبی، قلبی اش را هم شما نیمتوانید قبول کنید برای اینکه هیچ وسیله شکافت ندارید بنا براین راه درست اینست که من فردا از حضورتان مرخص بشوم اگر لازم است سین جیم هم بشویم خوب بروم بشویم. راستش احساس کردم که بقول سعدی هربیدقی که براندی به دفع آن کوشیدم بیدقش را شکستم گفته آقا این که نمیشود ما بوجود شما احتیاج داریم واقعاً" معینیان گفته بود همه جا هم گفته بود که این آدم بزرگترین خدمت را به نظام رادیوئی ما کرده خوب البته ما یک مدتی رفتیم خارج عرض کنم که کار رادیوها رادیدیم تفسیرها را دیدیم نمیدانم رادیو سازی رادیدیم اینها همه را دیدیم البته این مطالعات اینجوری هم کرده بودیم ولی خوب در عین ادب می شناختیم حرفهای نوشنیده بودیم خوب اینها را حزب توده انصافاً" نمیشود منکر شد پک نسل اهل مطالعه به ملت ایران تحويل داده خوشختانه آنها که زندند آمدند اینطرف واقعاً" نمونه ها هستند واقعاً" در کار خودشان نمونه اند غیر از بند، و گفت که نه اینکه نمیشود و گفتم این راهی است که من نشان میدهم گفت که من با تیمسار پاکروان صحبت میکنم و بالاخره آقا با پاکروان صحبت کردیم. پاکروان را من همیشه تا آن زمان بخصوص پیش از اینکه خودش وزیر اطلاعات بشود من همیشه اورا یک قراقی تصور میکردم آنهم رئیس رکن ۲، رئیس سازمان امنیت یک آدم هیولائی که خوب بالاخره رئیس دستگاه امنیتی بود. معینیان هم انصاف بدهیم رندی کرده بود که گفته بود تیمسار پاکروان یک چنین حرفی زده اند بعد من که با پاکروان روبرو شدم دیدم آقا این هر دی است شریف و بزرگوار و نمونه اش در این مملکت کم و اندک آدمی افسر ولی در قله فهم و شعور حرفی که پاکروان تا آخر که با هم بودیم دوست بودیم و من حتی کلمه پدر را وقتی وزیر اطلاعات بود اطلاق میکردم خیلی با هم دوست شدیم و همینکه رسید بعد از مدتی من را کرد مشاور وزارت اطلاعات و گفت که آقا فردا هم باید بروی مسئولیت وابسته های مطبوعاتی مارا در تماام اروپا در دست بگیری که حکم را هم بیچاره صادر کرده بود که ازو از ارتخانه اورا برداشتند. این آقا بمن

گفت یعنی آقا پاکروان گفت من روزی که به ریاست سازمان امنیت برگزیده شدم انتخاب شدم با شاه پخته کردم که با اعضا حزب توده اگر با چماق بخواهیم جلو برویم حق دارند از خودشان دفاع کنند اینها ۴۵، ۴۶ هزار آدم هستند آدمهای ساده ای هم نیستند بجای کوبشا اینها به اینها راه بدھید که زندگی بکنند خواهید دید که نتیجه چیست بعد دیدیم که آن حرفی که معینیان زده که فلانکس چنین حرفی زده، نیست، بر عکس با کمال شجاعت گفت آقا شما نمیتوانید چنین افرادی را پیدا بکنید خیلی صریح، اینست که اگر شما بخواهید واقعاً مقایسه بکنید این زمان را با آن زمان اصلاً "کارتان غلط است قیاستان غلط است خوب بهر حال آن زمان حد اعلائی که یک آدم من نمیگوییم قابل دفاع نیست ازحالا بشما بگویم رژیم شاه از نظر سیاسی از نظر فرهنگی و از نظر حتی اقتصادی بنظر بندۀ قابل دفاع نیست. اما این مقایسه هم غلط است که شما بگوئید که آقا شاه با مخالفین خودش که یکیش بندۀ بودم با این سابقه، دکتر یزدی کمیته مرکزی با آن سابقه می‌آمد، می‌گفت آقا با من هستی یا نیستی اگر بودی خوب یک خورده اذیت میکردند بعد هم مترودت میکردند اگر بودی با آنها بهر حال می‌آمدی می‌گفتی آقا بهر حال ما میخواهیم زندگی بکنیم به سیاست هم کاری نداریم راه برایت باز بود واقعاً هیچ کاری نداشتند نه اعدامی در کار بود نه شکنجه‌ای واقعاً در کار بود، با ینصروت اما اگر مقاومت میخواستی بکنی شکنجه هم در کار بود البته اینها که من عرض میکنم شکنجه هم دادند ولی شکنجه‌های آن دوره خیلی ابتداei بود شکنجه‌ها یک مقداری پیچیده تر شد و کمپلیکه تر شد تا اینکه در دوران آقا خمینی حساب را از همه تاریخ شکست. نه واقعاً قیاس قیاس غلطی است منتها یک خورده بگذارید بیشتر از زندگی خصوصی وارد معقولات بشویم بندۀ این قیاسهای را که میکنند که حالا این دوران را نگاه کنید با آن دوران: مردم را شکنجه میکردند، من می‌گویم نه خیر آقا نیکخواه عضو کنفرانسیون جهانی دانشجویان اینهمه عربده کشید و بعد آمد گفت آقا مارا ببخشید شغل بسیار خوبی هم به او دادند و در خط دستگاه شروع کرد به حرکت کردن الان اینها حساب نیست الان آقا خمینی میگوید اورا بگیرو بکش و اینکه اگر کسی میخواهد، توی خط من بباید نیست، و اول هم قبل از کشتن شکنجه را بده؛ شکنجه را بده بعد او را بکش شکنجه اصلاً قابل قیاس نیست من... بندۀ این وسطها یک حرفم را راجع به قضیه مرداد عرض کردم که مرداد ماند، مرداد گرچه موقعی که شاه میرفت یک نسل از آن میگذشت ولی روحش ماند امریکائیها هم لو دادند خودشان را، گفتند بعد ها هم روش شد گفتند توی نسل جوان ماند که این تراشه این حکومتی که الان سرکار است این را خارجی ها آورده اند این را بدانید باز هم این بنظر من باز هم مهم نیست، از سال ۴۱ یعنی تازمانیکه اصلاحات ارضی در ایران شروع شد متاسفانه شاه بدو دلیلی که اعتقاد راست بندۀ است گرفتاری برایش پیدا شد یکی اینکه شاه اطلاعات سیاسی نداشت شاه آدم عامی بود بخلاف آنچه که تصور میشد

آدم با هوش شاید بود ولی آدم بی اطلاعی بود حرفهایی که میزدنشانه‌آن بودکه این حرفها عمق مطالعاتی ندارد؛ دیدگاههای اقتصادیش بنظر من همان یک موردهش همان برنامه پنجم بود که امروز برنامه را بسته اند فردا پول زیاد دارد آقا برنامه را زیادش کنید اصلاً" به اینکه آقا گوشه‌های مختلفی دارد تورم پیش می‌آید هزار مطلب دیگر، اطلاعاتی نداشت. بدتر از این "اشکالی ندارد؛ یک رهبر سیاسی لزومی ندارد فیلسوف باشد هیچ رهبر سیاسی فیلسوف نیست آقا! میترانی که امروز اینجا است همین آقا! ریگان اقتصاد دان که نیست؛ یک مشت آدم دارد که برایش این آدمها طرح میدهد و این آدم بهر حال با آن اوتوریتهای که دارد با آن هوشی که دارد بهر حال تنظیم می‌کند؛ رهبری میکند. هیچ بندۀ انتظار ندارم که شاه یک فیلسوف بوده باشد یا انتظاری ندارم که شاه به ریزه کاریهای یک نظام اقتصادی یا یک حرکت اقتصادی یا یک جنبش اقتصادی آشنای داشته باشد این کار یک متخصص است ارسٹو زمان را که ازا و نمیخواهیم که ارسٹو زمان بوده. باشد ولی یک نکته هست شاه بعداز مرداد فوچ العاده بقدرت متکی شد به قدرت شخصی و بهیچ روی آماده نبود که این قدرت را با کسی تقسیم کند حتی صوری درنتیجه یک نسل مجرب در مملکت بوجود نیامدونسل مجرب مرد و از بین رفت و دیگر کسی جانشینش نشد. ما درست است که آغاز دوران کهن‌سالیمان را داریم طی میکنیم ولی هنوز نمیتوانیم به این دلیل بگوئیم که مدافعان نسل پیره‌ستیم، من مدافعان نسل جوانم اتفاقاً" اما شاه عنصری بود که امثال قوم‌السلطنه ای که به او بگویند که آقا شما سلطنتتان را بکنید؛ احترام‌تان را داشته باشید در حد قانون هم آنچه را که قانون در حق شما مرا عات کرده است رعایت بکنید در امور مملکت به آن معنا، در ریزه کاریها دخالت نکنید، او با قوام‌السلطنه ها که صفت حضرت اشرف و جناب اشرف را به او داده بود روزی رسیده قوام‌السلطنه را در کتابش کوبید مصدق‌السلطنه را کوبید هیچ فرد استخوانداری در این مملکت که بشما عرض کنم یکی از امثال فروغی‌ها وغیره شما دیگر این او خرمنیدیده، مطلقاً "نمیدیدید از همه بدتر اینست که این نسل یک کسی بمن میگفت که آقا خوب او که نمیتوانست این نسل را بسازد گفتم اتفاقاً" این نسل را ساختنش یا نساختنش مطرح نیست این نسل باید ادامه پید بکند کاری که کرد شاه این نسل را سد کرد یعنی این نسل سالم‌دان مجرب و متفکرین با تجربه ایران‌شناش در مملکت دیگر نبود؛ برای نمونه بشما بگوییم بعضی‌ها این قضیه را بشوختی میگیرند قوام‌السلطنه آدمی بودکه خوب چیز مینوشت خطاط بسیار خوبی بود، برادرش و شوق‌الدوله سیاست‌مدار البته انگلیسی شعر می‌ساخت یعنی با ادب ایران با فرهنگ ایران آشناشی داشتن‌دولی متسافانه نسل دوره‌شاه از ۱۳۴۰ به بعد همه‌دم از ایران بازی و ناسیونالیزم میزدندولی‌سی کوچکترین اطلاعی از فرهنگ ایران زمین نداشتند وزرای قبلی ایران ملک‌الشعرای بهار بود هیچ چیز نداشت آقا، با فرهنگ ایران و با تاریخ ایران آشناشی داشت یا

اینها را باید قلابی تصور کنیم بگوئیم شعار است اینکه ما می‌گوئیم دولتمردانه ایرانی با یستی فرهنگ ایران زمین را بداند یا شار دل خوش‌کنک است یانه واقعاً" می‌تنی برفلسفه‌ای است من اینرا می‌تنی برفلسفه میدانم معتقدم وزیری که با فرهنگ ایران بی ارتباط است بیگانه است این وزیر وزیری است که حداقل نتایج عملش خرابکاری است حداقلش خرابکاری است برای اینکه مردم را نمی‌شناسد از مردم اطلاع ندارد. مرحوم هوپدا آقا من خیلی با او دوست بودم همه هم میدانند این آدم یک روشنفکر بتما ممعنا و یک برگزیده بتما معنی یعنی انتلکتوئل الیت بتما معنا بود اما متاسفانه الیت مغرب زمینی بتما معنی یعنی بیش از اینکه ایرانی باشد فرنگی بود فارسی را نمی‌توانست بدروستی بخواند بنده گاهی نطق می‌گفت برایش نوشتم این نطق را با صحت تمام ادا نمی‌کرد حتی با اینکه عربی میدانست ولی چون عربی کوچه و بازار میدانست کلمات را که بفارسی که مینوشتی غلط می‌خواند فی المثل رامیخواند فی ال مثل بارها کلمات فارسی را بهیچوجه درست ادا نمی‌کرد یک بیت شعر نمی‌توانست بعنوان مثال یک شوخی بکار ببرد ولی آدم روشنفکری بود آدم مطلعی من آخرین کارهای زان پل سارتر را درخانه این آدم می‌دیدم واقعاً" آنچه که در می‌آید توی فرانسه توی خانه این آدم بود یک روشنفکر بتما معنا بود منتها اولین کاری که شاه کرد بعلت خودش، بی اطلاعی خودش از فرهنگ ایران زمین نسلی را آورده که متاسفانه فقط گردن بنهند بر قدرت او.

سوال : یک سوالی را این وسط دارم برای اینکه مطلب بطور مدام گفته می‌شود راستش را بخواهید برای من بعضی اوقات خودش پروبلما تیک است سوال می‌شود که اینکه شاه درجه‌تی آگاه بود به مسائل و اینها گاهی یک مطلب دیگری که من می‌خواهم صحبت بکنم راجع به قدرت شاه هست از نظر خود شما وقتی نگاه می‌کنید شاه شخصاً" یک آدم قدرتمندی بنظرتان میرسید یک کسی مثل بعنوان مثال بگوییم بسیاری از کسانی که رهبری کشورهای جهان سوم را بعده دارند اینها از یک مقامهای پائین تری آمدند و همینطور جنگیده اند و آمده اند بالا، ایشان البته اعلیحضرت و پادشاهی بود که با پدرش خیلی فرق داشت سوال من در اینست که شاه بعنوان فردی یک آدم قدرتمندی بود؟

دکتر قاسمی : بنظر من کلمات هر کدام یک مفهومی دارد شاه بمعنای اصلی کلمه آدم قدرتمندی نبود ولی بمعنای اصلی کلمه قدرت طلب بود این دو تا کاتگوری یعنی دو تا مقوله مختلف است یعنی بهیچ عنوان قدرتی را که بددست آورده بود رها نمی‌کرد کسی را در این قدرت شریک نمیدانست ولی قدرتمند نبود.

سوال : یک سوال دیگر برای اینکه واردش بشویم مطلبی را که دلم می‌خواهد شما

راجع به آن صحبت بکنید از دیدگاه یک انتلکتول ایرانی که به این مسئله‌نگاه میکنید آدمی که خودبخود آدم قدرتمندی نیست ولی قدرت طلب هست این باید قاعده‌تا در یک شرایط خاصی قرار گرفته باشد که چنین قدرتی به اوتوفویض بشود و بعد در جائی قرار بگیرد و نخواهد این قدرت را با اصطلاح تقسیم بکنند یا کسان دیگر را در آن شرکت بدهد این را چه جوری می‌بینید در قالب ایرانی که ما داریم صحبت‌ش را می‌کنیم مثلاً" از سال ۱۳۴۰ تا سال‌های ۱۳۵۸ که رفت.

آقای دکتر قاسمی: شاه بعد از قضایای ۲۸ مرداد میدانید شاه دوبار رفت از مملکت، رفت بیرون، یعنی دوبار نرفت یکبار میخواست برود که نگذاشتند به‌حال دروغ‌ایم اسفند و یکی هم در ۲۸ مرداد وقتی رفت بیرون حتی با مشکلات اقتصادی رو برو بودن‌می داشم اطلاع دارید حتّماً" وقتی که رفت به بغداد نیامند به اصطلاح پیشوازش حتی از نظر مادی مشکلاتی داشت که خانواده را بچرخاند ولی بعدکه آمد به ایران می‌گوییم که این دیگر بسته است به خصوصیات آدم و یک مقدار به اطلاعات آدم و به جهان‌بینی آدم، تشخیص داد که قدرت با این قدرتی که به‌حال آقا شوخی بردار نیست ۲۸ مرداد بکمک ملت ایران نشد این یک واقعیت است یعنی من زمین و آسمان را بهم جورکنند در متن قضیه بودم ملت ایران قیام ۲۸ مرداد را نکرد گفتند قیام ملی ولی قیام ملی نبود قیام ملی آنست که قبل از خمینی مردم می‌آیند توی خیابان ناگاهانه بدختانه بی اطلاع که این هم خودش قابل بحث است می‌اید وسط یعنی نقش داردو مردم نقشی نداشتند واقعاً" نقشی نداشتند مردمی که بشود رویشان حساب کرد نه اینکه مردمی که بشود خریدشان، چون در مملکت ما می‌شود مردم خیلی عادی و خیلی سالم را هم خرید، قیام ملی نبود مطلقاً" بعدها" هم روشن شد که با کمک خارجی شده است امریکائیها هم گفتند انگلیس‌ها هم لو دادند قضیه را وقتی که آمده بکار متاسفانه دیگر می‌خواهد حلا که دیگر نگذارد یک چنین واقعه‌ای اتفاق بیفت و گفت این را در پی‌افتد ملی ایشان در آنجا سخنرانی می‌کردند من آنجابودم ایشان گفت: محل است که دیگر واقعه مرداد رخذه، منظورش اینست که محل است که دیگر من بروم نه اینکه واقعه مرداد، واقعه مرداد که بتفع او رخداده بود، من بروم دیگر نیست توی کار و اضافه کردا ین کشور آنقدر قوی است این ارتش، ارتش و میهن پرستان ایرانی دیگرا جازه نخواهند داد که ۲۸ مرداد تکرا رشودا ین کا ملا" نشان میدهد که تو ذهن‌ش بوده که یک‌روز هم با لآخره گفت، گفت دیگر نمی‌گذارم این اتفاق بیفت، گفت دیگر نمی‌گذارم، و بنظر من بی‌اطلاعی دراینست که گفت هرکسی را که سراز قدرت بیرون بیا و رد پی‌درش را در می‌آورم و می‌کوبم شما فکر کنید آقای امینی آمده است نخست وزیری را قبول کرده بعد از واقعه مرداد هم هست امینی هم ز آن آدمهایی است که خیلی دلش می‌خواست و جیه المله بشود آوردن‌نش، امریکائیها هم گفتند بیا و ریا، ش بزور چیانیده اند اورا بقول معروف حالا قرارداد نفت بسته است و می‌اید دوکلام اضافه که حرف بزند به ترجیح قبای طرف بر بخورد می‌گویند

اورا بگیرید تا آنجا می‌آورند که می‌گویند توی با زیرسی بخواهیدش و محکمه‌اش بکنید حالا بدادش میرسند اربابان و می‌گویند آقا ولش کنید یعنی با امینی هم که در خط اول فقط بخاطر اینکه امینی ممکنست حرفهایی بزنده نشانه اینست که من می‌خواهم در قدرت تو شریک بشوم یا نشانه اینست که من حق انتقاد بتو دارم . شاه قادرتمند نبود، قادرتمندی آن نیست که در روزهای آخر حالا می‌گویند بیمار بود یا نمیدانم چه بود تصمیمش را با یک سفیر در میان بگذارد این قادرتمند نیست قادرتمند یعنی آن کسی است که خودش تصمیم بگیرد یعنی قادرتش را، استبدادش را اختناقش را هرچه دلتنان می‌خواهد، خودش بکند من می‌گوییم خمینی قادرتمند است اتفاقاً " می‌گوییم خمینی قادرتمند است زیرا آنچه را که می‌خواهد انجام میدهد شوخی هم با کسی ندارد، توبنшин سرجایت توبنшин سرجایت اینست که من می‌گوییم وحشتی هم ندارد اما شاه قادر طلب بود یعنی کسی را شریک قادر خودش قبول نداشت بهمین دلیل متسافانه آدمهای بسیار خوب نمی‌توانم بگویم ، آدمهای بسیار خوب ، در رده شما در رده من کمتر خوب در رده های مختلف از فرنگ آمدند و جذب حکومت شدند یک مدتی احتمالاً خواستند با اندیشه خودشان کار بکنند که بنظر من کافی هم نبود برای ما ها برای اینکه من و شما قبول بکنید اگر می‌خواهیم برای ایران طرح آموزش بدھیم باید بفرهنگ ایرانی اطلاع داشته باشیم ، اینرا اگر شوخی قبول داریم شعار قبول داریم حرفي نداریم ولی اگر واقعیت است و واقعیت بسیار مهم است باید این جوانهای که از خارج بر می‌گشتنند فرهنگ ایران را میدانستند حالا اما آدمهای صادق ساده دلی بودند که با همان معلومات خودشان می‌خواستند کارهای انجام بدهند توی آن مملکت مدتی پیش می‌آمدند میدیدند آقا اینجا حکایت یکنفر است این یکنفر باید بپذیرد یک آدمهای دیگر هم هستند که وجود آن یکنفر حکایت قدرت اینها را ممکن می‌سازد بنا بر این هر کدام از مابه یک شاهدای پناه می‌بردیم شما تصور بکنید بندۀ نظرم اینست که آنروزی که شاه همان مثالی که صحبت کردیم کار به اینجاها میرسید من در صحنۀ های اقتصادی قضیه وارد نمی‌شوم زیرا بحث سر به جهنم می‌زند ، شاه در مملکت می‌گوید که آقا بیائید رستاخیز من را جلد و فحوای دیالیکتیکی برایش درست بکنید این جایی است که من می‌گوییم آدمها جرات نمی‌کردند که از حیطه نظر شاه خارج بشوند دیدند خط خط شاه است باید توی این خط باشند ناگهان افرادی که مارکسیسم راتا حدودی میدانستند دیالیکتیک را تا حدودی حتی از نوع هگلین اش را میدانستند گفتند چشم و امثال عرض کنم دکتر نهادنی ها که سوابق چپ هم دارد بالاخره بابا توی فرنگستان اینها را که خواندی اگر در ایران بتو درس ندادند در فرنگستان که اینرا خواندی آن یکی همینطور آن یکی همینطور هجوم آوردند که بله آقا بیائید قضیه را دیالکتیکمان مورد بررسی قرار بدهیم این نشانه چه هست ، همین این یک اماره همین یک اشاره نشانه اینست که طرف خوش می‌آید ما چرا چیزی بگوئیم که خوش نیاید .

سئوآل : خوب آخر این مثل داستان این میماند. یک کسی خوش می‌آمد رشوه بگیردو
یکی دیگر هم خوش می‌آمد رشوه بدهد در این پروسس رشوه گرفتن و رشوه دادن دو
طرفدارد قضیه و اینجا هم خیلی خوب آن قسمتیش قبول ولی اگر یک با بائی مثل بند
مثل شما یا مثل آقای نهادنی و یا عموزید و هر کدام از اینها می‌گفت با دیالکتیک
نمی‌شود اینکار را کرد آنوقت چه اتفاقی می‌افتد ؟

آقای دکتر قاسمی : اتفاق خیلی شدید می‌افتد برای شما عرض می‌کنم که شاید خانم
شما اینرا بداند و داریوش همایوش این جلسه را واقف است اولاً " ما نباید شخصی
مسئله را بررسی کنیم در همان دوران استادان دانشگاه هم بودند که وقتی شاه اعلام
کرد هر کس در رستاخیز بود بماند هر کس نبود پاسپورت برایش صادر می‌کنیم اینها
نشانه هایی است که آقا استبداد در شکل کلاسیک خودش وجود داشته و اگر بخواهیم
منکرش بشویم دروغ است آخر چطور ممکنست یک پادشاه مشروطه بگوید بیاورد تسوی
حزب من . در روزی که رستاخیز اعلام می‌شد بندۀ در آنروز بودم هویدا هم میدانست
بشما بگویم هویدا . اطلاع نداشت زیرا قبل از اینکه نزد شاه این ۵۶ نفر جمع باشیم ،
رهبر حزب ایران نوین و اینها ، بگذارید برای شما بگویم یک روز دعوت کردند مسأرا
اینرا یادداشت بکنید که این جواب شما را توی خط باید بدhem یکروز تلفن کردند بلطف
شوید بیاورد برویم کاخ نیاوران که مارتیم آنجا راهمان هم نمیدادند برای اینکه
اسم مارانداده بودند و بالاخره آمدند و شناختند و کردند ماراتو ، آقای قریب و
اینها آمدند ۵۶ - ۵۷ نفر حزب ایران نوین و حزب پان ایرانیست و حزب مردم و اینها و
یک مشت روزنامه نگار ها و آقای اقبال آقای علم و آقای هویدا و ازو زراء چند تا
 فقط ، ما وقتی رفتیم آنجا گفتند خیلی مسئله مهم است من یادم است بمرحوم هویدا
گفتم چه هست داستان گفت مسئله نفت است دیگر ، نفت است واقعاً " احساس کردم با
صداقت دارد می‌گوید و گفت خودت را ، اگر چیزی میخواهی بنویسی ، راجع به نفت ، آماده کن
وقتی نشستیم دیدم شاه مسئله رستاخیز را مطرح کرد من چهره هویدا را دیدم رنگش
پریده برای اینکه سه ماه قبلش بیچاره آن حزب قلابی ایران نوین را برایش خرج
کرده بود میلیونها نمیدانم چند میلیون تومان از انواع و اقسام شهرها آدم آ و رده
بودند توی آن استادیوم آریا مهر ۲۰ هزار نفر شام و ناهار شام و ناهار و از احزاب
اینطرف و آنطرف دنیا هم دعوت کرده بودند و پرچم و بساط و چه گفتند چهار میلیون
خرج شده و مرآمنامه ایران نوین غوض شد و حزب ایران نوین حیات تازه ای یافت و
سه ماه بعدش رستاخیز شد معلوم بود اطلاع نداشت والا این بازیهاران می‌کردند که
آقا آمد مطالب را گفت شما فکر کنید یادش هم می‌رود که آقا توی کتابش (ما موریت
برای وطن) یکی از مشخصه های عرض کنم که دیکتا توری در دنیا احزاب واحد است
یعنی سیستم های تک حزبی است . تو خودت آمدی سیستم تک حزبی درست کردی یادت رفته

است اینرا گفتی اینهم بقول یارو بی کتابها برداشتند همین جمله را آورده. اند توی تعلیمات اجتماعی مدارس، توی تعلیمات اجتماعی مدارس این جمله را آورده‌اند که بله سیستم‌های تک‌حزبی مثل کشورهای کمونیستی و اعلیحضرت فرموده. اند که سیستم‌های تک‌حزبی حزب واحد یکی از مشخصه‌های دیکتاטורی است بعد در جلسه ۵۵نفری که برای تحلیل مرا منامه و آغاز و پایه گذاری تشکیل شده بود یک جوانی رفت آن بالا اسمش را هم میگوییم تورج فرازمند گفت آقا اینرا که شما میگوئید حزب رستاخیز ما حرفی نداریم بگوئید جبهه رستاخیز مثل جبهه ملی که احزاب مختلف را دربرگیرد اما وقتی میگوئید حزب رستاخیز این را که اعلیحضرت خودشان اینرا فرمودند آقا، هویدا شخصاً "بمن گفت که این نزدیک بود که کارش را بجهاتی باریک بیندازد و من نجاتش دادم و واقعاً" راست میگفت برای اینکه اعتراض به او کردند او را خواستند همین تورج فرازمند که در پاریس است، قصه‌این بود.

سؤال: اینجا معذرت میخواهم اینجا یک قدری داستان روشن بشود چون میرودت‌سوی تاریخ فقط اینرا میخواستم عرض بکنم که تعدادکسانیکه در ارتباط با رستاخیز راجع به یک نهضت یا جبهه یا یک چیزی غیر از حزب صحبت میکردند خیلی زیاد بود یعنی کم نبود آن تعداد هم در دستگاه دولت هم خارج از دولت در بالاپایین.

آقا دکتر قاسمی: ولی شما علت را میدانید چه هست علت اینست که بعضی از اینها اولاً نمیدانستند که شاه چه میخواهد بدلیل اینکه اگر اینرا میدانستند لااقل عضو حزب رستاخیز نمیشدند؛ بعد فهمیدند، من الان یک نمونه برای شما میگویم مادرینده مرده بود شب هفتش کنفرانس انتخاب هیئت اجرائی مطرح بود در یک جلسه ای چون مرا منامه حزب رستاخیز مقداریش را ما تعلیم داده بودیم که چه جوری باید باشد با لآخره باید یک چیزی بنویسیم همان مرا منامه من یکی بودم انشاء من بودوا قعیتش را بشم میگویم برای نمونه عرض میکنم آقا دکتر نهاد وندی و خانم لیلی امیرا رجمند و اینهایی که در همان دستگاههای خودشان بودند برانش (Branch) خودشان بودند در آن روز آمدند به این مرا منامه ایراد گرفتند که اینجا بیش نباشد، اینجا بیش نباشد، اینجا بیش نباشد، حالا مرا منامه یک حزبی را قبول کردند یک حزبی قبول شده حالا مرا منامه را میخواهند توشیش کنکاش بکنند من فقط آقا نهادی را کشیدم کناریکی دوتا از همین استادان دانشگاه، جوجه استادها دنبالش بودند کشیدمش کنارو گفتم آقا جان اینرا شاه رویش ایستادگی کرده فقط تنها ایرادی که به این گرفته اینست که آن رهبر را بکنید فرمانده و مخصوصاً "گفته بودا ینهارا باید بنویسید، نوشته بودند دیگر ما هم یک قسمتی از آنرا نوشته بودیم حالا اگر تو میتوانی با شاه تماس بگیری حرفها یست درست است تا یک حدودی البته درست است در همان

کادر آن قضیه درست بود، در اصل درست نبود گفت به نمیتوانم تماس بگیرم، چه چه بروم سربسربگذارم جلسه بعد که یک چای، یک برقی یا صلاح داشتیم برگشتم دیدم گفت آقا همین بتنظر من هیچ اشکالی ندارد همین را میشود قبول کرد این حرفی است که نهادندی زد همین را میشود قبول کرد برویم تصویب بشود دیگر، فقط فهمید که شاه اینرا قبول کرده فقط به این دلیل و گرنه بندۀ نمیتوانم بپذیرم نهادندی آنقدر آدم بیسوادی است یا حتی اگر چه مرحوم آزمون زیاد باسواند نبود یا منتصری لااقل توى اين بازيهای چپ با زى بالاخره خودش توى کار بوده ، توى سازمان جوانان حزب توده بوده ، كميته مرکزی سازمان جوانان بوده ، بالاخره توى اين قضايا بوده بندۀ باورم نمیآيد که اينها موقعی که دیالكتیک رستاخیز مطرح شده دلشان تخدیده باشد ولی گفته اند مینویسم مینویسم وهمیشه قضايا دو جانب دارد همیشه قضايا سا دوسو دارد یک سو قبول کننده است فرمانده است یکی فرمانبردار . من اينرا قبول دارم شکی هم در اين نداشته باشید اما فقط میخواهم بشما بگویم محیط درخواست اعلم و اعلای جامعه که در یک آدم خلاصه میشديان بود که حتی انسان با حسن نیت را به آن خط میکشید یعنی فرمانبردار میکرد ، فرمانبردار می پخت ، فرمانبردار رقوم میآورد ، فرمانبردار بجوش میآورد یعنی بسیاری از آدمها نوکر بودند برای جاه و مقام میدویدند نصفی هم میگفتند آقا بهر حال این خط موجود است بیا شیم در همین خط بلکه یک خدمتی بکنیم من اينرا قبول دارم . من نمیتوانم منکر بشوم در آن مملکت خدماتی شدساختمانی شد در آن مملکت قدمهای برداشته شد ولی واقعیت را بگوئیم چه شد که این مردم برخاستند من طرفدار اینکه امریکائی ها به اینها پول دادنیستم که انگلیس جاسوس گذاشت که مردم بیایند توى خیابان نیستم میگویم که حتی اینرا قبول ندارم ، حتی اگر قبول نکنیم که این انقلاب یا این فتنه یا این حرکت ، این وانفسا به تحريك خارجي شده است که بندۀ زیاد روی این مسئله پافشاری ندارم ، این خارجي یک زمينه هاي پيدا کرد که بتواند دو ميليون ، سه ميليون آدم را بیاورد توى خیابان ، چرا ؟ این نکته را باید بررسی کرد .